

# توربین



استوریو توفیق

## دود از کنده بلند میشه!

... در هشت سال گذشته  
۲ میلیارد و ۸۰۰ میلیون  
تومان در کشور ما خرج شد  
ولی این پول بصورت دود  
در آغوشه است



منفی بافی موقوف!

مصاحبه جناب آقای صدر اعظم با خبرنگاران خبرگزاریها و مطبوعات خارجی، هنوز هم جزء داغ ترین مسائل مملکتی قرار دارد زیرا هم در این مصاحبه بود که جناب ایشان فرمودند: ما به دزدها رحم نمیکنیم. مردم منتظرند که ما این اشخاص را اعدام کنیم و لی ما لا اقل طردشان خواهیم کرد...

یادم میآید روزی که متن این مصاحبه انتشار یافت بروی بچه‌ها یکی زدن بخنده که مرشد اگر اهل این جرفها بود دزدها را از زندان آزاد نمیکرد و لی کاکا هموز روز در مقام دفاع از آقای صدر اعظم بر آمد و مخالفین را سر جاشون نشوند و امروز هم بی هیل نیست دست و پنجه‌ای با مخالفین نرم کنه.

مستمسک مخالفین اینه که آقای صدر اعظم اینجور حرفها را برای دل خوشی مردم بزنند والا خودشون بهتر از همه میدونند که هیچوقت مردم عمل نبودن و نیستن و نخواهند بود اما در مقابل، کاکا معتقد که اتفاقاً جناب ایشان مردم عملند و تا حالا خود و عده‌ای که دادن عملش کردن و طبعاً این وعده آخر راهم عملی خواهند فرموده میگید نه؟ دلیل میآرم بر اتون:

گفتند شهریه مدارس کم است باید زیادش کرد، کردند. گفتند بعلت ضیق مجرای بودجه بکارمندا اضافه حقوق نخواهیم داد، ندادند. گفتند قیمت آب بسیار ناچیز است و من سعی میکنم برای رفاه و آسایش هموطنان عزیز آزرا بالا ببرم، بردند. گفتند قوانین عدلیه ضد و نقیض است و با آن نمیشود کاری از پیش برد، نبردند گفتند سود بازرگانی کم است و باید مبلغ قابل توجهی به آن افزوده شود افزودند. گفتند دولت توجه دارد که مسئله مسکن مشکل بزرگی برای مردم مخصوصاً کارمندان دولت بوجود آورده است ولی در حال حاضر کاری نمیتواند انجام دهد، انجام ندادند گفتند من سعی میکنم باین زودبها از کار برکنار نشوم بالاخره هم نشدند خلاصه هر وعده‌ای که جناب ایشان ب مردم دادند «موبه مو» عملی شد بنا بر این بی انصافی نیست که آدم (بقول آقای صدر اعظم مثل توفیقی‌ها) همه‌اش منفی بافی کند و تمام کارهای مثبت را نادیده بگیرد!

آقای صدر اعظم در همین مصاحبه خودشون خطاب به مخبرین خارجی صراحتاً فرمودند: دولت من اولین دولتی است که روحیه صرفه جوئی در افراد بوجود آورده است. آیا مخالفین معنی «روحیه صرفه جوئی» را میدانند؟ روحیه صرفه جوئی یعنی در شبانه روز بجای سه وعده، یک وعده غذا خوردن و دعا بجان دولت کردن؟ حالا از شما سؤال میکنم آیا دولتی که چنین کاره مثبتی انجام دهد میشود ازش انتقاد کرد؟ اگر معتقدید که میشود پس زهی بی انصافی ولی اگر با کاکا هم عقیده هستید پس از این ساعت منفی بافی موقوف!

اصلاح و آمبول!

خداوند! برای بندگانت، یکی را هیکلی دادی کتابی عطا کردی بمن مثنی کر و کور بدست عده‌ای رند و دغلبار زبان «ناطق» ایران زمین را به پیش چشم جمعی لخت و گشنه برای دسته‌ای شاگرد تنبل غنی را ثاد و شنکول و سرحال میان سخت باورها تنی چند ندانم با تمام این بلیات چرا «اصلاح» و «آمبول» آفریدی؟

احوالپرسی

در یک مجلس مهمانی زن جوان و زیبایی در کنار جوان برآزنده ولی بسیار محجوبی قرار گرفته بود پس رک هم جرئتش را نداشت وهم نمیدانست از کجا شروع کند؟ بالاخره بعد از نیم ساعت تردید جرأتی بحدود داد و از خانم پرسید: - حال شما خوب است؟ - بله خیلی خوب است. - حال پدرتان هم خوب است؟ - بله حال او هم خوب است. - انشاءالله که مادرتان هم کسالتی ندارید؟ - متشکرم نه حالشان خوب است. - حال برادران چطور است؟ - حال او هم خوب است. - حال خواهرتان چطور است؟ - مرسی حال او هم خوب است. جوان عرق ریزان ساکت شد ولی اینبار خانم زیبا سکوت را شکست و بآلبختی به جوان گفت: - حال شوهرم هم که کنار شما نشسته و به حرفهای ما گوش می‌دهد خوب است. «ووق صاحب»

مناطق بچه‌ها...

تلفرنگ زنگ زد با نام کودکستان گوش را برداشت: - الو... الو... آقای ناظم من کامیون هستم، امروز صبح ما مانع وضع حمل کرده، اجازه بدین من تا سه روز بکودستان نیام. - سه روز برای چه؟ فقط امروز را اجازه میدهم. - آخه آقای ناظم، مکه نمیدونین ما مانع سه قلو زائیده! «ماما جیم جیم»

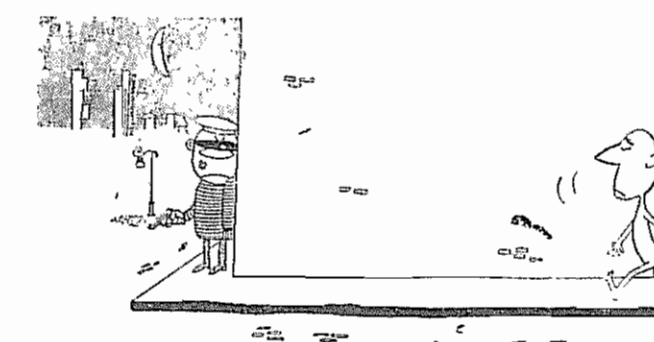


فالنایه موشکی

... هم او گوید سال یکهن از روهن صدو شصت و دو فرنگی چون به بلاد نیویورک از توابع بنگه دنا نرسدند از کتاب خواجه جاحان الدین ملایری متخلص به «قاسم ابن اعمی» تمالی زدم و از حال و احوال وطن جویدا شدم پس خواجه کرامت فرمود و اشعاری وزن و قافیۀ زیر را از زبان مردم مکس زده و شنه پایتخت «کشور بکیرو ول کن» چنین نقل کرد:

وضع را رو براه می‌بینم کوه را همچو گاه می‌بینم نان و ارزاق همچو «آب» از زان! همه را سر براه می‌بینم صدر اعظم نموده است سکوت! می‌گرفن بسی پناه می‌بینم مملکت همچنان بهشت برین همه جا را چو ماه می‌بینم دزدها چمگنی به بند اندر سینه‌شان پسر زآه می‌بینم شد ذغال اندرین دیار سفید ماست را من سیاه می‌بینم چون بدینجا رسیدم ناگهان صدای رحمت زدگی مرا از رویای کاذبه و عالم هیرت بدر کرد با خود گفتم «عموسام» ترقه میترکانه تا از ماهی زهر چشم بگیره... لیکن ماهیان اقیانوس بسخن آمده گفتند: «ای بیخبر! چه دانی که موشک دیگری بجمع موشکان پیوست و بخانه ما فرود آمد!»

موشکی دیدم شناور توی بحر روی آن برجسپ یا نکی هارده گفتم ای موشک چه شد! اینچاشدی؟ گفت ما تئیم از ازل ما تم زده هر کجا ما را رها سازد «عمو» جای ما قبلا در اینجا و ا شده چون سرازجیب تفکرید کردم به سازنده و مخترع موشک لعنت فرستادم که عرصه زندگی را بر ما کیان و ماهیان بروی صر تنگ کرده اند آنچه تا کنه امروز شماره، موشکان اقیانوس اطلس بر مراتب از تعداد ماهیان آسمان فزونی یافته گویا چنین مقدرات که ماهیان بی پناه بر بالای درختها و درون مغازه‌ها مسن کنند!



دزد ناشی! و مؤدی مالیاتی!

نثر و نظم همزوج!

یک ده آباد بهتر از صد شهر خرابه  
آدم بیکار رب النوع ایاب و ذها به  
از دست گرما دل مردم کبابه  
و از آن مهتر مسأله گرانی آبه  
نطق صدر اعظم باعث زجر و عذابه  
بهترین وسیله خود کشی سه چهار متر طنا به  
عطر و بوی روغن نباتی پدر جد کلابه ۱  
یک شیشه «خر تو خر کولا» بهتر از صد بطر شرابه  
حیوونکی کاسب از شهر تازی در اضطرابه  
در باغ سبز، همون سرابه  
دل پری مردم ناشی از شیوع حق و حسابه  
«توفیق»: هیس... شلوغ نکن بچه خوابه ۱!

گمپیدن دارد!

سرکوی تو عزیزم یلکیدن دارد  
توی آغوش تو از فتنه کبیدن دارد  
نرخها رفته بیلا و علی شکوه کند  
که چرا مدعی قدرت دیدن دارد  
گفت یارو که در این سفره بیت الاموال  
بردن و خوردن و خرغلت و چریدن  
درد با چنین گرمی و این غلغله و این صف  
بنز در اتوبوس بمرگ تو چپیدن دارد ۱  
ایکه تنگ آمدی از خردن اخبار  
چفتنگ هفته‌ای یکدونه توفیق خریدن  
دارد «شیخ ابوالریش»

ما این دو هزار نفر را که مخالف هر نوع اصلاحات هستند به بندرعباس تبعید خواهیم کرد

« از بیانات تکراری جناب صدراعظم »

### « يك سوال خواهش دارا از کاكا »

به از عرض ارادتهای بسیار سؤالی دارم و خواهم جوابی که تاروشن شود بر من حقایق که هضم گفته های صدر اعظم غرض ، کاكا نمیدانم کجا بود که اصلاحات اجرا میشه ، اما اگر چه عدشان پس بشمار است اگر چه اهل زور و بانفوذند ولی چون کز کری خواننددایم فرستم جمله را گر بندرعباس خلاصه بسکه گفت از حبس و تبعید بترسیدند و جا خوردند از دم ولی ناگه بدون آره یا نه نه ار تبعید و تبعیدی کلامی ولیکن تازگی باز از سرنو من ار این حرف خیلی درعلاام بدان علت که در تبعید آن بار شدند آذاره آیم باچه حالی که یعنی شد سراپای اروپا کاكا چون خواهم اکنون از برایم که گر تبعید که بازم سوئیسه بگو بنویسه مارا جزو دسته

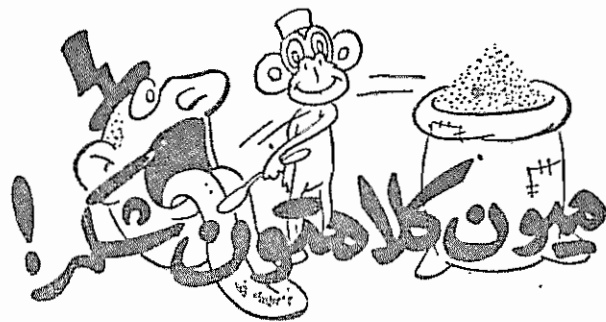
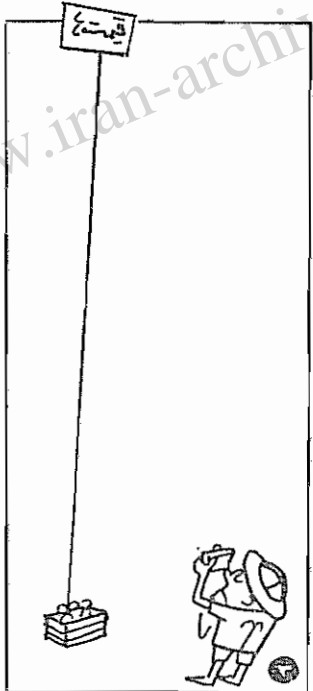
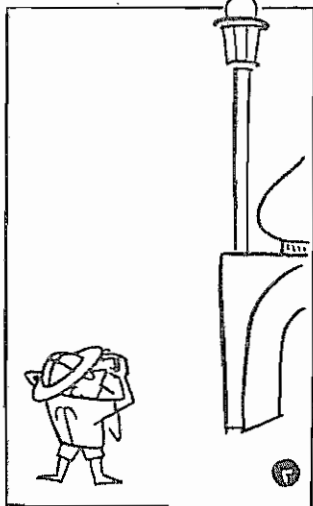
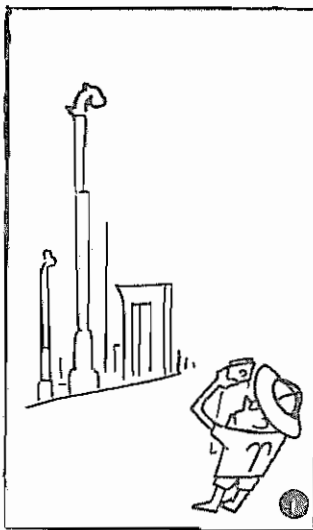
جوابی صاف ؛ یکدست و حسابی نه بر من بلکه بر جمع خلایق برامان مشکله ( البته يك کم ) که روزی صدراعظم نطق فرمود پس ار تبعید و تارو مار دزدا کمی هم بیشتر از دوزار است همه گردن کلفت و اهل دوزند ؛ همیشه میخ اصلاحات قایم ؛ نه هومانند نه جنجال و نه خرناس تن آنها چو بید از ترس لرزید ز تبعید عمیق صدر اعظم نماند از این حرارتها نشانه ؛ نه بدکاری نه حبس و انتقامی شده موضوع روز دور باش و کورشو برای اینکه يك کم کج خیالم ؛ گروهی باغم و اندبه بسیار ( نشه هرگز نصیب هیچ شغالی ؛ ) پراز تبعیدیان ، بازور نییا ؛ بگوئی بایانی غرس و قایم منم هستم - کجا اسم مینویسه ؛ که چون میده بر اش « گردن شکسته »

کاكا چون می جو با فاده فوری تی قربان شم - ولی نانم چطور می

در مردن شکسته فومنی

کاكا : آبرار ؛ درسته که اشانه تبعیدگاه سوئیس و پاریسه

ولی تو هوس نکنی ؛ که یهوخ سراز بندرعباس بدر کنی ری ؛



فیات سوهانی دبیرکل اوپک در کاخ وزارت دارائی ۱۲/۵/۴۱  
فیات - تاکنون مبنای قیمت گذاری نفت در دنیا بر يك

مبنای منطقی نبوده

کاكا - چه کنم با این تعارفا ؛

- مبنای قیمت گذاری قیمت تمام شده نفت در آمریکا بود
- پس اینا پیش پیش تمومش کرده بودند ؛ ؛
- در پارهای از مجلات و دستگها ارقام عجیبی از میزان درآمد کشورهای صادرکننده منتشر میشود
- او نا به در آمد کشورهای « چوکننده » نگاه میکنند و بخیا لشون ، درخت گردگان اینقدر کلفته ؛ - درخت خر بزه الله کبر ؛
- این ارقام بهیچوجه واقعیت ندارد
- اینو که يك عمر به ما خبر داریم
- اوپک میخواهد ثابت کند که این ارقام واهی است
- هیچی معلومه که چند وقتی هم سرمون به ثابت کردن گرمه
- مثلاً يك مصرف کننده بنزین در فرانسه برای يك لیتر بنزین ۱۰۴ ساتیم بفرا نك جدید پول میدعد
- خدا بیش بریکت به ؛ ؛
- و از این رقم فقط ۶ ساتیم عاید امیشود
- باز هم خدا بکسب ضعیف کن خرسیم بریکت بده ؛
- تفاوت فاحش این دورقم عایدات مارا میرساند
- شما باین میکن عایدات ؛

حاج علی در مصاحبه با نمایندگان مطبوعات

و خبرگزاری های خارجی

حاج علی - اگر بانم مخالفین رحم نمیکنم

کاكا - الهی خودم و این ملتو بتو سپردم

● مخالفین را به بندرعباس و بوشهر میفرستم

- پس دستور بدین بندرعباس و بوشهر را گشادتر کنند تا همه جا بگیرند ؛

● چماق را برای این آفریده اند ...

- آفریده اند یا آفریده ایم ؛

● ... که آنرا توی سر کسانیکه حرف حساب نمیفهمند بنیم

- پس معلوم شد که چماق یعنی حرف حساب ؛

● مردم منظرند که این امخاص اعدام بشوند

- نه ؛ نه ؛ همون محاکمه شون برای هفت پشتمون کافیه ؛

● دولت کانادا برای مبارزه با بحران از رویه ما پیروی میکند

- وای ؛ وای ؛ اون دیکه چه بدبختیه

● مارو حیه صر ه جوئی در افراد بوجود آورده ایم

- نداری خودش به جور صر ه جوئی

● دیگران برای حل گرفتاریهای خود از همین راهی که مارفته ایم میروند

- خداعا فیتشونو بخیر کنه

● خوشبختانه بنده میتوانم عرض کنم که وضع پولی ما از هر جهت ثابت است

- خوب ، دلمون تا اندازه گرم شد که حالاحالاها باده تو من

● همیشه به آبدوخ خیاب سیری خود د

● در سابق آقا یان بودجه را سمبل میکردند

- الحمد لله بعد از شما کسی نمیتونه این حرفو بز نه

● انشاء الله بتدریج درآمدو کسر هزینه جبران میشود

- بازم رفتیم نوایشالا

● بدون رودر بایستی هر کسی اخلال بکنند کمیسیون امنیت را

تشکیل میدهم

- مکه تاحالا رودر بایستی داشتی ؛

● اگر واقعاً يك نسخه مؤثری برای يك مریض هست میارزد

که بنده دست و پای این مریض را ببندم

- اینقد دواى عوضی تو حلق این مریض بیچاره چپوندند که

دیکه دست و پا بر اش نمونده

● ... دهنش راهم باز بکنم و این شربت را توی حلقش بکنم

- آگه دهنشو میتونست باز کنه که زیر بار این جور شربت ها

نمیرفت

### بدون شرح!

### پول آب!

دوپستونت بود تنگ شرابم  
نمیداری چرا راحت بخوابم  
خودت دانی که پول آب گرونه  
چرا هر نیمه شو آئی بخوابم  
دادا همدونی



به پیش برای پیدا کردن کار!

### اسامی خیالی!

اگر اعضای کابینه خودمان هم در  
الجزایر اقامت داشتند به چه اسم -  
هائی موسوم میشدند و بالاخره پس  
از تفکر زیاد اسامی خیالی ذیل را  
پیدا کردیم ؛

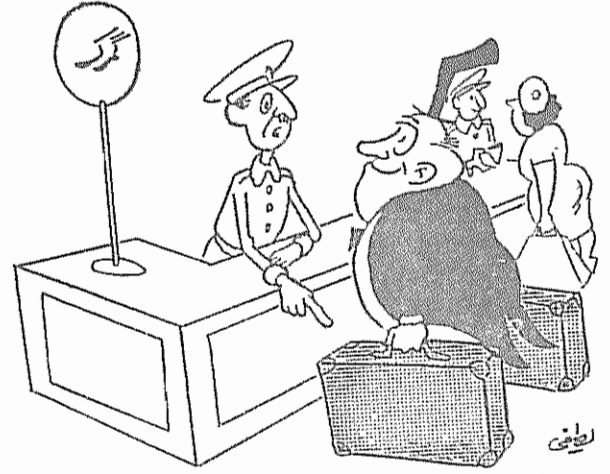
- ۱- آقای صدراعظم - بن وعده
- ۲- وزیر دارائی - بن کسری
- ۳- وزیر کشاورزی - بن ارضی
- ۴- وزیر کار - بن جرته
- ( البته از فرط بیکاری )
- ۵- وزیر راه - بن روضه
- ۶- وزیر فرهنگ - بن شهریه
- ۷- وزیر دادگستری - بن بگیرو ول کن ؛
- ۸- وزیر خارجه - بن ساکت

و ما از خواندن این خبر در روزنامه ها ، باین فکر افتادیم که

- بنظر بنده در این طبقه ها کمه ، یکمده شان مطلقاً حس وطن - پرستی ندارند
- بنظر ما نصفاً نصف در حقشان ارفاق کردی
- بهیچوجه من الوجوه تزلزلی در قراردادهای ما با کتسر - سیوم وجود ندارد
- آگه تزلزل بود من وشما هم که متزلزل میشدیم ؛
- بنده مخالف این قسمت هستم که هر روز جنجال نفت درست بکنند
- لای لای لال لا ؛ ... راه بندرعباس کدوم وره من بلندشم برم ؛



دو میلیارد و هشتصد میلیون تومان در مدت این هشت سال دود شده و از بین رفته « از نطق وزیر کشاورزی »



مأمور گزرک - معذرت میخوام قربان منگنه بفرمائید داخل چمدانها چیست ؟ - دود !!

وزیر کشاورزی گفت : سدی که ساختم فقط بذر را شناکردن میخورد

### سد و بار کماک

بفرمود تا شهر آذین کنند هنرمند اها تازه رقا صرها زلوطی و خنیا گرو بند باز ز رقا صکان بلورین بدن نمایش نویسان « نان نرخ روز » همه سر بس با صدائی رسا برقصند و خوانند و شادی کنند که یا اینناس ، سدی سدید هورا ! سوزمون شاد و سوزنده باد درود فراوان ابر مستشار « مورین کنودسن » سرافراز باد هورا ! شننده قاز « کن خرسیوم » هورا ! نوش جان باد بر آند رئیس جلال فلان شرکت مختلط همیدون شنیدم که چندی بزور به طومار اندر بسی مهر خورد بر این ماقع چند روزی گذشت تو گوئی وزیر کشاورز ! بود بزرد بانگ بر خیل رامشگران همان به نمایش به پایان رسد چه سدی چه کشکی چه پیشمی عمو که این سده نه سد است دریا چندانست فرنگی پسند است و جای شناسد ببرد همان خارچی میخورد و گرنه چه ملک است در آن حدود کدامست آن دشت و آن مرغزار چو کاکا شنید این سخن را ازو بیاد آمدش کاین جناب وزیر چو سد سفید رود را میکشود چنین است رسم سرای « کماک »

### دلیل باز نشستن سدی !

اینفته چپ و راست از کاکا سوال میشد که مشرف نفیسی ، مدیر عامل بیمه که ۸۰ سال داره و از سال ۱۲۹۵ شروع بکار کرده ، چرا باز نشسته نمیشه کاکا با هزار زحمت و تقلا به آدم اینکاره ا را که هم گردنش در مقابل تیغ حوادث بیمه باشه و هم سراز کارهای بیمه و نیمه و چارگی در باره گیر آورد و اینطور جواب شنید ، که چون این بابا اولین کسی بود که برای اولین بار در ایران (موضوع فیلم و سینما در کار نیست ، یهوا اشتباه نشه) بله ، چی میگفتم ، آهان ، بابا اولین کسی بود که برای اولین بار به از شهر یورو ۱۳۲ لیره را در مقابل ریال بالا برد و اسکناس بی پشت بند چاپ کردن را مد کرد یعنی کاری کرد که متفقین عزیز ا لیره دار در مضیقه پولی قرار نگیرند و بتونند مثلا با یک عباسی پول خودشان به بشکه نفت از ما بیرون بیاورند که خود بخود در مقابل باز نشستگی و تمام عوارض و تنه شمتا مضره اش حالت بیمه شدگی و مصونیت پارلانی پیدا کرده



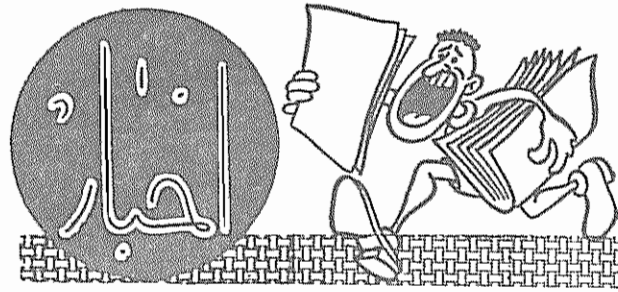
### فصل نادرست !

لابد اصلاح دارم که اخیراً «اوبک» یعنی سازمان کشورهای تولید کننده نفت از کمپانیهای بزرگ نفتی درخواست نمود که نرخ نفت خام را افزایش دهد و حق سهم بیشتری بشکورد های طرف معامله بدغدومتأسفانه از جمله کشورهایی که این درخواست را امضاء کرده بودند یکی هم کشور گل و بلبل بود که فی الواقع مرتکب عمل ناپسندی شد زیرا در حال حاضر با توجه باوضاع و احوال اصلاح بود که ما از کنسرسیوم تقاضای بسالا بردن نرخ نفت خام را بکنیم .

یک نظر اجمالی بتاریخ اقتصادی کشور گل و بلبل و روابط ما با کشورهای نفت خوار نشان میدهد که ما هیچگاه بخاطر پول ، موجبات دلخوری ما را یک طرفه معامله را فراهم نساختم و همیشه سعی کرده ایم با قرض و قرضه کردن از عمر و زحماتم شده روی پای خود با استیوار حق خود را از کسی مطالبه نکنیم !

ضرب المثل معروف « ما فدائی نمیکنیم تا محتاج کسی نباشیم » شاهد زنده ای است بر این مدعا ! « اوبک » ادعا میکند حق الهی که کمپانیهای بزرگ نفتی بشکورد های تولید کننده نفت میدهند غیر عادلانه است و باید آنرا افزایش دهند ولی ما بدون آنکه احتیاجی برد کردن این ادعا داشته باشیم مطلب دیگری را مطرح میکنیم و آن اینکه اگر حق الهی ما را کنسرسیوم از این پس عادلانه پرداخت کنند آیا دیگر خواهیم توانست از دولت های دوست و متفق خود مانند ینگه دنیا و غیره « وام » بگیریم ؟ آیا اگر بیکروز تقاضای وام کردیم آنها نخواهند گفت شما با چنین درآمد سرشاری که از نفت دارید وام را میخواهید چه کنید ؟ از وام که بگیریم مسئله « کسر بودجه » پیش میآید . آیا اگر کنسرسیوم حق الهی ما را بالا ببرد دیگر خواهیم توانست کسر بودجه داشته باشیم و هفته های متوالی نشینیم و در باره آن جرو بحث کنیم ؟

و اقامت جای سی خوشوقتی است که کنسرسیوم بجز در یافت تقاضای « اوبک » این مسئله را پیش کشید که اگر ما قیمت نفت را بالا ببریم ضررش متوجه کشورهای مصرف کننده خواهد شد و آنها هم بیوجه حاضر نیستند نفت را از قیمت فعلی گرانتر بخرند و خلاصه خود را از مهر که کنار کشید و ما را با کشور های مصرف کننده طرف کرد والا با درآمد سرشاری که گیر ما میآید معلوم نبود با وام و کسر بودجه و سایر گرفتاری های داخلی و خارجی چه باید بکنیم ؟ خلاصه رسیده بود بالای ولی « بخیر گذشت !! »



باید بالا بره « رشد سهابت » فزون گردد شعور « دیلماسیت » تا روشن شی باوضاع زمونه بخون اخبار مارا دونه دونه م : شبدر

حادثه تصادف قطار با اتوبوس منجر به مرگ ۴۷ نفر از مسافرین شد اگرچه این خرها نیست فکاهی اگرچه جای خنده ، گریه داره ولی باید تو گریه خنده سرداد که زین پس با چنین اوضاع و احوال که دامنگیر آقا بالا سرهاست که چون عزم سفر کردید حتماً یگوئید « عجاوا بالهوت » قبلا !

### زمنه گرانی نفت روز بروز بیشتر میشود

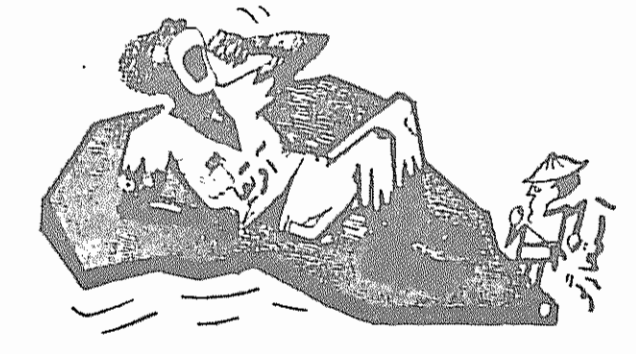
چو ارزان شدایهای بعضی چیزا خصوصاً گرنکین « شبدر » فضوله حالا هم حرف ارزانی بفته ! تارزونی بشه تکمیل ازین پس بازم میگین چی کار کرده امینه در بروجرد مرتاضی که جنون طبابت داره این نسخه را برای شفای بیمارانش نوشته ۱۰ کیلو اسفند ۱۱ متر کفن و ۱۱۱ دانه میخ و ۱۰۰۰ اسوزن و ۱۱۱ دانه شمع و یک فانوس دریائی و کله و جگر ۴ گوسفند و زنجیر و پابند برای بیماران

و حالا این خبر راهم بده گوش برو تو کونک کار چوجه مرتاض بجای « انبر و قیچی واره » ا بطوریکه جراید میویسند ۱۱۱ تا میخ صاف توک تیز چر میخندی ؟ گوش کن ما بقیشو غرض با یکدوجین « پابند » محکم بایک فانوس دریائی عالی کفن پوشیده سرتاپای مرتاض - تایک درویش بیزوری رشکی

### اختلاف بن خده و بن بلا اوضاع الجزایر را متشنج کرده

میکن مغشوشه وضع الجزایر توهم رفته کلاه رهبراشون اونم دریک چنین وضع خطرناک در اینصورت بکین آزما بایشون نباید در چنین اوقات حساس مبدا ازین نفاق و اختلافات که با تحریک « اونها » که میدانی

کلید اصلی ! ای برادر ، گوش نتوان داد بر افسانه اش چون کلید قلب او در دست تست ، اما چاه سود ؟ گر بدست دیگران باشد کلید خانه اش !



استعمارچی - ایوای ... دیکه بیدار شد !

عریضه سر و ته گشاده چراغ موشی گنا بادی بحضور تفکری پرچانه!

### سؤال!

حال تو خوبه ای پدر، یانه؟ داری از وضع مملکت چه خبر؟ یاکه بازار وضعه ناجور؟ احمد و مرتضی و کل اصغر صمد و مجتبی و داش ابرام، پی کارند جملگی، شب و روز؟ یا پی نطق تازه میکرده؟

یاد آن یکه ناجی افتادم آنکه یکدم فرو نیسته دهن سختم را درست اصفا کن که «علی» بود کودکی چون میخ! تو نمودی سخنوری آغاز بهر ملت بحق دری سفتی گفته ای «حرف حق» به مردم ما با دغلهای بی چل و افسار! شده شعر تو ورد هر دهنی در لرستان و مشهد و کاشان در صفاهان و تربت و کرمان در مهاباد و زابل و تبریز مشتبر گشته ای به «پرچانه» بسکه پرگفت در تمام محال که تو گشتی ز شهرت خود دور نام تو از سر زبان افتاد نشوی از سخنوری دل سرد حق بحق دار میرسد آخر هفته آینده جواب تفکری پرچانه در همین ستون چاپ میشود.

السلام ای جناب «پرچانه» چه خبرداری از زمانه پدر کیف «بازاریان» شده کیفور عاقبت دست بچه های گذر: قاسم و مش تقی و اوسا غلام بندگشته بکار، یا که هنوز حاج علی وعده را عمل کرده

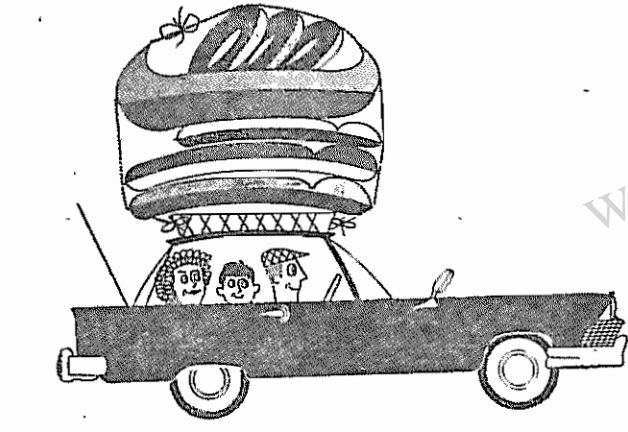
راستی یاد «حاجی» افتادم یاد آن قهرمان حرف و سخن گوش را ای «تفکری» واکن چل و یکسال پیش از این تاریخ کرد «توفیق» تا دکان را باز هر زمان شعر تازه ای گفتی چل و یکسال همزه «کاکا» چل و یکسال کرده ای پیکار بسکه هر روز گفته ای سخنی زین سبب در سراسر ایران در قم و رشت و ساری و گرگان در گنا بادی و یزد و در نیریز همچنین در سمنجان و یانه لیک دکتر امینه در یکسال شد به «پرچانگی» چنان مشهور تا امینه قدم بعرضه نهاد ولی ای نکته دان عالیقدر چون توفی ساکن اوست راهگذر هفته آینده جواب تفکری پرچانه در همین ستون چاپ میشود.

**توجیه و تفسیر لغات!**  
**خواج-ه** - کسی که روغن نباتی را بدون تشویق واضطراب میخورد  
**هائو** - آدمی که از وضع - حمل زنش خوشحال میشود!  
**مدرک تحصیلی** - سندی که ثابت میکند دارنده آن فرصت - های خوبی برای کسب علم و کمال بدست آورده ولی از آن فرصتها استفاده نکرده!  
**بانک صادرات** - مؤسسه ای که بکار تابلو نویسیها رواج و رونق بخشیده!  
**زالو** - جانوری که سالهاست از رجال کشور بگیردول کن تقلید میکند  
**عاشق** - آدمی که هنوز درد گرسنگی نکشیده  
**هواپیما** - بهترین وسیله بالابردن سطح فکر مردم! (البته مردمیکه مسافر هواپیما باشند)  
«میرزا هیل هپو»

**بازهم مثبت کاری**  
از وقتی که صدراعظم از کاکا گله کرده که چرا درباره کارهای مثبت دولت چیزی ننویسد مرتباً از اطراف و اکناف مدارک مثبت برای ما فرستاده شده که راستی از خودمان شرمند شدیم مثلاً یکیش نامه سرگشاده کارمندان کارخانجات و نکه که الان دوساعت و نیمه لای انگشت کاکا کچ و کوله میشه وانگشت بدن حیران مانده که درباره کارمندی که ادعا میکنند از اسفند پارسال تا حالا! حقوق نگرفته اند چی بنویسه وجه خاکی، بسرکنه که آقای قمر وزیر نیش واشه و رگ غیرتی، رگ عصبانیتی، رگ محبتی خلاصه رگی از رگهایش تکان بخوره و بدون اینکه کاکا رو به منفی بافی متهم کنه کار این بنده خدا رو راه بیندازه - حاج علی دست سپرده!  
بین تا اینجا چند جا از کارهای مثبت و انجام شده ام دارم تعریف میکنم.

**کارگن!**  
بگفتم: کارکن هستی فلانی؛ برای کارهای سخت و مشکل؛ بگفتند در جوابم - آری آری بگفتم: تا چه حد! گفتند: چومسه! هادی - خرسندی

کسب تکلیف کردم از سروان؛ - خیر جانم، برو خدا همراست تا قضا و بلا ازت برد شه تا که این حرف را شنیدم از او کز شرف راه درب گم کردم آری، انسان ز اسم آزادی (واقماً نعمتی است پر ارزش ینده هم تا شنیدم آزادم) گرچه شپانزه رقص از خوشی است رقص ماها ز فرط دق کشتی است! شد فراموش من که خانم من که یهو از سقلمه ایشان هو کشیدم مثال درویشان! عقل من یک کمی بجا آمد دیدم از جانیش ندا آمد؛ «نا تمام»



قلب قلوب! شدم خفه چیز بیار رحم کنین، کمک کنین، آئی شما! .....  
بعله، تا بستون لب دریا خوشه هرکی میخواد کنار دریا بره «زاکت شنا» «قایق بادی» میخواد یه «حلقه» شناسی آنتیک میخواد هر که از این سه چار تا غافل بشه در تمام فروشگاهها - تشک بزرگ ۴۹۰ - کوچک ۲۶۰ - حلقه ۱۰۰ - زاکت ۱۵۰ - قایق ۸۸۰ ریال مرکز پخش تلفن ۳۵۵۹۶

علت میلیاردر شدن یک میلیاردر آمریکائی وارد پاریس شد - چند مخبر روزنامه برای مصاحبه بسرغش رفتند و اولین سؤالی که از او کردند این بود که این همه ثروت را چطور بدست آورده؟ میلیاردر جواب داد: - من همه ثروتم را مدیون زنم هستم - حتماً خانمتان همکار خوبی برای شما بوده است؟ - نه، اصلاً، من فقط میخواستم بدانم آیا ممکنست انقدر ثروت جمع نمود که بتوان هوسهای زنی را اقتناع کرد؟! اینها



هو الباقی  
هذا کتاب مستطاب «جوامع المكافات» یا رساله  
..... علی محمد خان کارمند دو نپایه اداره اوقاف فوجان پس از دوندگیها و نامه پرائنها و مایه رفتن ها برحمت خودش را بتهران منتقل میکند ولی وقتی وارد تهران میشود برای پیدا کردن اطاق در میماند و به راهنمایی صاحب مسافر خانه گاراژ که در ضمن دلال هم هست، برای اقامت موقت بیک از اطاقها راهنمایی میشود ولی موقعی که میخواهد اناثیه اش را از وسط گاراژ با اطاق منتقل کند دزد چند تپکه از اناثیه اش را می برد و اوورنش آید دزدی دزد کنان بخیا بان میریزند ولی خیا بان شوغ میشود راه بندمی آید زنش را تم میکند و بعد از همسه اینها تازه با سبان پیدایش میشود و با سبان او را با اسم اینکه دزد است بعد از یک فصل کتک حسابی به کلا تری میرود و در کلا تری زنش را پیدا میکند: وقتی زنش را می بیند دق دلی را سرش خالی میکند و او را میزند و افسر نگهبان هم او را میزند و بعد ملتفت میشود که دزد نیست و بنا میکند به زمینه چینی که او را با سبان آشتی بدهند

**۸- آشتی با اعمال شاقه!**  
«قصه سوئی نبوده اندر کار بوده تقصیر از جنابالی! نمودی معرفی خود را فوش جان کردی آن نوازش را واقماً این خطا ز تو عیب کف دست بونکرده است کسی دادو بیدادو هاپو کردن تو که پیری ماشالا ماشالا! حالا هم عیب نداده در هر حال نشته گشتی بقدر یک گفته بعد از آن مکث کرد و فکری کرد سوی آزدان اشاره کرد و بمن: «مثل آدم برو جلو فوری صورتش را بپوس و عذر بخوا این توو آن زنت، بکش راحت قدمت روی جمده خاکی بعد از اتمام نطق آن حضرت فکر کردم که بحث و گفت و شنود بهترین راه اطاعت محض است (آدم سر برآه و رام و مطیع لیک هر کس که کله شقی کرد پس حقیر نحیف بی مایه شده يك اشتباه بی مقدار که نکردی قضیه را حالی زدی آن دست و پال بیخود را کردی آن پیچ و تاب و ورزش را مکه مأمور عالم الغیبه؛ تا بداند تو ترش یا ملسی؛ سرخ و ناسور میکند گردن باید حتماً بدانی اینها را در عوض خیلی آمدی سرحال! «خستکی از تنت پدر رفته ا» گوش کن تا چه فکر بگری کرد؛ گفت بالحن محکم و متقن: بغلش کن دودستی، اینطوری! بعد از آنهم سپردمت بخدا! دست خضر نبی بهمراحت گردنت زیر تیغ دلاکی! آه سردی کشیدم از حسرت بجز از درد سر ندارد سود که کلید سعادت محض است! رزق و روزیش کامل است و وسیع ترك آسایش و ترقی کرد) پیروی کردم از همین آیه



ترو چسبان دویدم و چوسریش صورتش را که بود پیش لبام چند جای عاجزانه بوسیدم بعد با گردنی کچ و معوج گفتمش با کلام گرم و رسا: گرچه عیب از حقیر بن سسته؛ فرض کن من نفهم و دیوانه خوب یا بد کتون حلالم کن بعد از این عذرو معذرت خواهی هر دو پارا بهم نمودم چفت ترو چسبان دویدم و چوسریش صورتش را که بود پیش لبام چند جای عاجزانه بوسیدم بعد با گردنی کچ و معوج گفتمش با کلام گرم و رسا: گرچه عیب از حقیر بن سسته؛ فرض کن من نفهم و دیوانه خوب یا بد کتون حلالم کن بعد از این عذرو معذرت خواهی هر دو پارا بهم نمودم چفت

آقای مدیر روزنامه «دمل آزادی» برای تهیه مطلب، مشغول است چنین کردن اخبار روز بود که یکمرتبه چشمش به خبر انتصاب آقای مهندس خلوت پور به سمت مدیر کلی سازمان مقاطعه و مرمت افتاد.

آقای مدیر مثل اینکه نشسته نگاهش! به آتش داغ و سوزانی بر خورده باشد، از روی صندلی جستن جستی کرد و خبر را با اشتها تمام دو باره و سه باره خواند پلافاصله تلفون را جلو کشید و شماره شرکت رفت و آمد را که نصف سهامش متعلق بخودش بود، گرفت: - الو، شرکت رفت و آمد؟ - بله قربان، فرمایشی بود؟ - معهود آقای شما این؛ میخواستم ببینم که آن چهارصد هزار تومانی را که سازمان مقاطعه و مرمت بیخوشو گرفته بود وصول شده یا نه؟ - خیر قربان تا امروز وصول نشده ولی همین امروز من و آقای سناتور دیوان با مدیر کل جدید تماس گرفتیم و ... با مختصر چک و چونه ... البته نه خیلی - قرار شد که فقط صدتا شورد کنیم و با پرداختن موافقت بفرمایند و کلک کارکنده بشه ...

... راستی خبر انتصاب ایشان را هم فرستادیم خدمتتون که در روزنامه درج بفرمائید - پس همچی معلومه که تا دوسه روز دیگر وصولش حتمیه؟ - بسم الله!

آقای مدیر گوشه راس جایش میگذازد و یادداشتی را که خبر انتصاب مهندس خلوت پور در آن نوشته شده، با چشم خریداری و روانداز میکند و در زیرش اضافه میکند:

«آقای مهندس خلوت پور از صاحب منصبان کاردان و جدی و پاکدامن سازمان مقاطعه و مرمت

## حسن انتصاب!

بی رزم



## داستان گفته

میشود شفته کار روزنامه را با بی میلی این دست آن دست میکنند و بصحبتش ادامه میدهد:

- یعنی میکی از هشتصد هزار تا هم بیشتر مایه بریم؟ - صددرصد!

- این که سر پیچمن میزنه، چقدی تهش میوه نه که به این حرفاش بیارزه؟

- چندان بی ارزشم نیست، من حسابشو کردم تقریباً با پائین و بالایش سر به میلیون میزنه.

شفته کار نگاه معنی داری به شریکش کرد و بالیند گنگی شروع کرد بخواندن تیتربهای درشت روزنامه و نزدیک بود آنرا کنار بگذارد که یکمرتبه چشمش به تیترب «حسن انتصاب» افتاد و در حالیکه دقیقه بدقیقه از روی صندلی قد میکشید و چشمهایش را میدرا انداخته

کلمه به کلمه خواند و گفت: تودلش آب شد، شریکش که ملتفت تغییر حالش شده بود چرتش را پاره کرد و گفت:

- چیه، مثل اینکه خبر میری به شفته کار با خوشحالی بچکانه ای دوسه مرتبه از روی صندلی بالا پائین پرید و گفت:

- نمیدونی، نمیدونی (روزنامه را مچ میکند) ... جونم! قربون این روزنامه برم با آن خبرش ... ارواح شکم نعل چی! حالا بیاد کنترت بکنه ... ارواح تنه اش!

... رفیق جون جونیم ... آخ جون!

- چی نوشته؟ بگو دیکه جون بکن ...

- مهندس خلوت پور و میشناسی همون پسر اعتماد خلوت؟ - آره، خیلی هم با هم شبهائی رو صبح کردیم.

- خره، مدیر کل سازمان مقاطعه و مرمت شده!

- چی میکی؟! - تو بگیری اینهاش - آخ جون.

یه دقیقه اجازه بده (شماره تلفن روزنامه «دمل آزادی» را میگردد)

- الو، روزنامه دمل آزادی؟ - بله ...

- عه ... معذرت میخواوم - این خبر انتصاب مهندس خلوت - پور قطعیه؟ - کاملاً.

- یعنی مشغول کار شدند؟ - از دیروز تا حالا

شفته کار از خوشحالی گوشه را کلوخ وار به سر جایش پرت کرد و در حالیکه زیر آبکاه شریکش را قلقلک میداد دوتائی از در خارج شدند

بوده و بعقیده تمام کسانی که با جناب ایشان سوایقی دارند این انتصاب بهترین انتصابیست که در چند ساله اخیر بوقوع پیوسته است و بهمین جهت مدیر و هیأت تحریریه روزنامه «دمل آزادی» خود را موظف میدانند که این حسن انتصاب را به جناب وزیر و تمام کارمندان وزارت مقاطعه و مرمت تبریک و تهنیت عرض نمایند.

بعد از نوشتن دو مرتبه و رواندازی به کلمات و لغاتی که آورده بود کرد و بالایش نوشت: «با حرف و ۱۸ چیده شود» و به چاپخانه فرستاد.

### \*\*\*

آقای شفته کار مدیر شرکت مقاطعه کاری گرد و خاک در دفتر کارش با شریکش مشغول گفتگو در باره کنترت نان و آبدار جدیدی بود که سازمان مقاطعه کاری و مرمت خیال عملی کردن آن را داشت و تنها مانع مهمی که سر راهشان واقع شده و باعث ناراحتی خیالشان بود

شن ریز و مدیر آبزیر کاش آقای «نعل چی» بود که در چاخان بازی و پشت هم اندازی و کار راه انداختن پشه را روی هوا نعل میکرد و از این کنترت دست بردار نبود و تا آنجا که آنها اطلاع داشتند دم تمام «مقامات مربوطه» را هم دیده و برای گرفتن امضاء و موافقت از مقام ریاست و مدیر کل سازمان سخت تلاش میکرد.

آقای شفته کار با تمام این دروآن درهائی که زده بود غیر از یکی دو قول شفاهی آنهم از دوسه مقامی که چندان کاریش برو معامله جوش پیده نبودند، دستش بجائی بند نشده بود.

آقای شفته کار همانطور که دستها را زیر چانه اش تکیه داده بود و به کبودی آسمان خیره شده بود رو به شریکش کرده و گفت:

- تو خیر صحیح داری که شرکت شن ریز هشتصد هزار تا مایه رفته؟

- بله، کاملاً آنروز که بهت میگفتم با آقای وصلت نژاد چونه زن یا نصدتا را رده بده کلکشو بکن برای همین میگفتم.

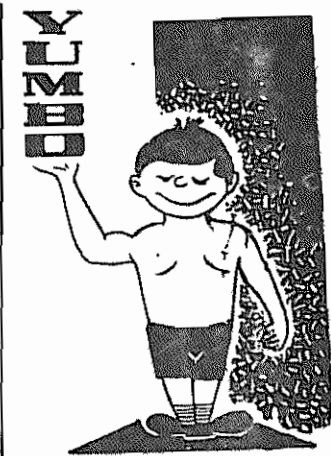
- حالا میکی چکار کنیم، فکر میکنی دیکه کار از کار گذشته؟

- نه، خوب البته ... دوندگیش زیاد تر شده ... اونهم آگه چربترش کنیم وزود بچیمیم.

- تو تا ز گیها سری زدی ببینی چه خبره؟

- از پیر روز تا حالا نه ولی گمان میکنم هنوز هم پشه کاری کرد.

(در این موقع در باز میشود و پیشخدمت سینی چائی و یک شماره روزنامه «دمل آزادی» روی میز آقای شفته کار میگذازد و خارج



نان ایتالیایی

«نان گندم بهتر از نان جواست» خربزه شیرین تر از بربک هو است بیسکویت خیلی فراوانه، ولی کی بمثل بیسکویت یومبو است یومبو یعنی بیسکویت خوشمزه بهترین محصول دنیای نو است بهر خوردن بهترین نوع غذاست بهر هدیه کردن عالی کادو است

این پاکت داره ... بارک الله، بارک الله، رحمت، رحمت! (به شریکش) - خوب مثل اینکه همه چی توومه بریم سازمان به بینیم چه خبره ساعت هم دهه فکر میکنم حتماً آقای مدیر - کل تشریف آورده باشند.



در راه و جلوی اطاق مدیر کل چند نفر مشغول پرسه زدن و آمد و رفت بودند که شفته کار و شریکش وارد شدند و پس از اینکه از پیشخدمت پرسیدند و خاطر جمع شدند که جناب مدیر کل تشریف آورده اند بسرعت به اطاق رئیس - دفتر رفته پس از مختصر بگو و بشنو ورد کردن «علائم رمزی» از اینچاهم خاطر جمعی حاصل کردند که پاکتشان همان صبح اول وقت بدست آقای مدیر کل رسیده است ولی همه چه که از اطاق رئیس دفتر خارج شدند و بطرف اطاق مدیر کل راه افتادند اولین چیزی که به چشمشان خورد باعث حواس پرتی شان شد

هیکل آقای نعل چی، رقیب بی حیاء پارودم سائیده شان بود که با عجله از اطاق مدیر کل خارج شده و در - حالیکه نامه ماشین شده ای را در دست گرفته بطرف یکی از اطاقهای دیگر میرفت، نگاه معنی داری

بین او و شفته کار رد و بدل شد، شفته کار در حالیکه تا اندازه ای نفسش سنگینی میکرد بدر اطاق مدیر کل نزدیک شد ولی پیشخدمت جلوش را گرفت و گفت: «آقا کمیسیون دارند و دستور فرموده اند که به هیچکس اجازه ورود داده نشود».

شفته کار که الان خروج رقیب را از دفتر مدیر کل با چشم خودش دیده بود جمله «کمیسیون» برایش دو پهلو و ساختگی جلوه کرد اما برای اینکه خودش را از تک و تا بقیه در صفحه ۷

دفترشان رد کردی؟ ... میخواستی پیش بکی موضوع کنترت اسفالت جدید و فوری باید به رؤیت جناب مدیر کل برسه ...

- بله قربان، خاطر جمع ما که دیکه ناشی نیستیم حتی رئیس دفتر خیلی مایل بود جناب عالی رو ملاقات کنه من بهش فهموندم که کم و زیادی «ملاقات» بستگی به رؤیت رساندن

اون پاکت را هم به رئیس

دفترشان رد کردی؟ ... میخواستی پیش بکی موضوع کنترت اسفالت جدید و فوری باید به رؤیت جناب مدیر کل برسه ...

- بله قربان، خاطر جمع ما که دیکه ناشی نیستیم حتی رئیس دفتر خیلی مایل بود جناب عالی رو ملاقات کنه من بهش فهموندم که کم و زیادی «ملاقات» بستگی به رؤیت رساندن

اون پاکت را هم به رئیس

دفترشان رد کردی؟ ... میخواستی پیش بکی موضوع کنترت اسفالت جدید و فوری باید به رؤیت جناب مدیر کل برسه ...

- بله قربان، خاطر جمع ما که دیکه ناشی نیستیم حتی رئیس دفتر خیلی مایل بود جناب عالی رو ملاقات کنه من بهش فهموندم که کم و زیادی «ملاقات» بستگی به رؤیت رساندن

اون پاکت را هم به رئیس

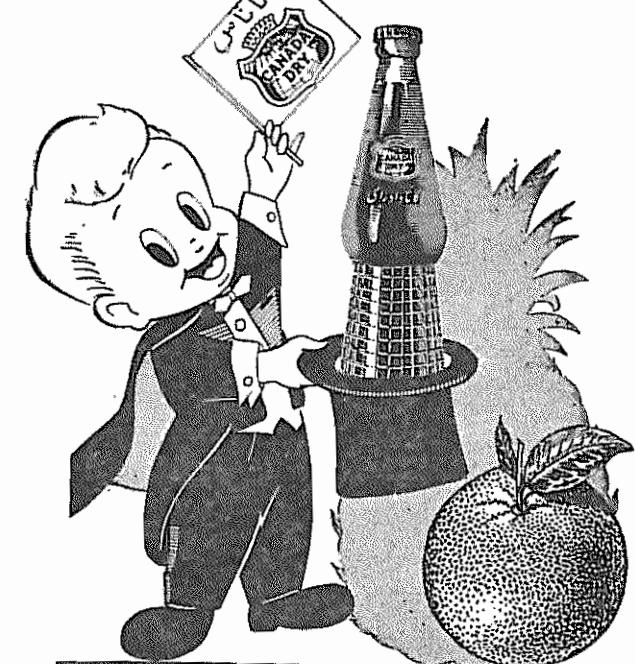
دفترشان رد کردی؟ ... میخواستی پیش بکی موضوع کنترت اسفالت جدید و فوری باید به رؤیت جناب مدیر کل برسه ...

- بله قربان، خاطر جمع ما که دیکه ناشی نیستیم حتی رئیس دفتر خیلی مایل بود جناب عالی رو ملاقات کنه من بهش فهموندم که کم و زیادی «ملاقات» بستگی به رؤیت رساندن

اون پاکت را هم به رئیس

دفترشان رد کردی؟ ... میخواستی پیش بکی موضوع کنترت اسفالت جدید و فوری باید به رؤیت جناب مدیر کل برسه ...

اون پاکت را هم به رئیس



کاناد ادراک  
فراورده مفیدترین میوه با برای هر نوع سلیقه



درحاشیه زندگی

قسط گدا!

دوستم در پاسخ سؤال من که پرسیده بودم حقوق ماهیانه ات را چکار میکنی شروع به شمارش اقساط خود کرد و گفت:

- ماهی ۲۸۰ تومان کرایه خانه میدهم، تقریباً پنجاه شصت تومان پول آب و برق میشه، ۸۰ تومان قسط فرش میدهم ۵۰ تومان قسط پنکه میدهم ۱۵ تومان قسط گدا میدهم ۱۰۰۰!

گفتم: - چی؟ چی؟ نفهمیدم؟  
 ۱۵ تومان قسط گدامیدی؟ این دیگه چه کلکیه؟

لبخند تلخی زد و گفت: بعله داداش ماهی ۱۵ تومان قسط گدا میدم! گفتم آخه واضح تر بگو منکه نفهمم یعنی چی؟ گفت در کوچه ما گدائی هست که الهی مسلمان نشود کافر نبیند! هیکلش انسان را بیاد قهرمان کشتی می اندازد و با وجود اینکه يك پایش چلاق است تا حال ده بیست نفر را در دعوا لت و پار کرده! از پرروئی دست هر چه منکس است از پشت بسته زبان چرب و نرمش را هیچ کس ندارد درد دنیا بی نظیر است و... گفتم خوب اصل جریانو بگو گفت والله من از دست این آدم زله شدم! صبح کله سحر با چنان صدای نخرانیده و نترانیده ای پشت در می آید و شروع به رجز خوانی می کند و در میزند که صاحبخانه ماهم اینکار را نمی کند اعصاب من و زنم از دست این آدم پاک خراب شده چندین بار تا بحال از دستش شکایت کرده ایم ولی

فروخ شهر تاری!

جیانگرد

رفتم از بهر خرید میوه دوش چون رسد مهمان ناخوانده زدر میزبان هم بر خلاف انتظار بنده هم گشتم دچار این بلا چند کیلو میوه های رنگ رنگ تا شدم از قیمت آن با خبر گفتم: ای بابا چرا اینقدر گرون وانگهی بر طبق امر شهرتار در جوابم ناگهان میوه فروش مدتی آن مردك گردن کلفت

گر بنرخ ولیست هستی منکی سی ریال دیگه اخ کن - آی زکی!؟

پاسبان پست هم از او حساب میرد و جرأت نزدیک شدن باور ندارد! بالاخره من و زنم نشستیم عقلمان را سرهم کردیم یروز بعد از ظهر دعوتی کردیم منزل اچائی و شربت بنافش بستیم و بهر از زبون ازش خواهش کردیم که دست از سر کچل ما بردارد! اما خیال می کنی چی گفت؟ باقیافه يك سیاستمدار جواب داد:

- آقا این غیر ممکنه! خیلی متأسفم که نمیتوانم خواهش شما را بپذیرم! گدائی کارمنه کاره که عاریست (۱) مگر آدم هم میتواند صبح تا شام توی کوچه ها بی کار ول بگرده!

بالاخره پس از دو ساعت خواهش و تمنا و عجز و التماس دلش بحال ماسوخت! و قبول کرد که ماهی ۱۵ تومان از ما بگیرد و دیگر سراغمان نیاید! زنم اسم این پول را گذاشته قسط گدا! بله من ماهی پانزده تومان قسط گدا میدهم!! آق اسمال

فروشگاه فردوسی  
 جائیکه زنها سفید پوست وارد میشوند و سیاه پوست از آنجا خارج میگردند!  
 و شگون میر

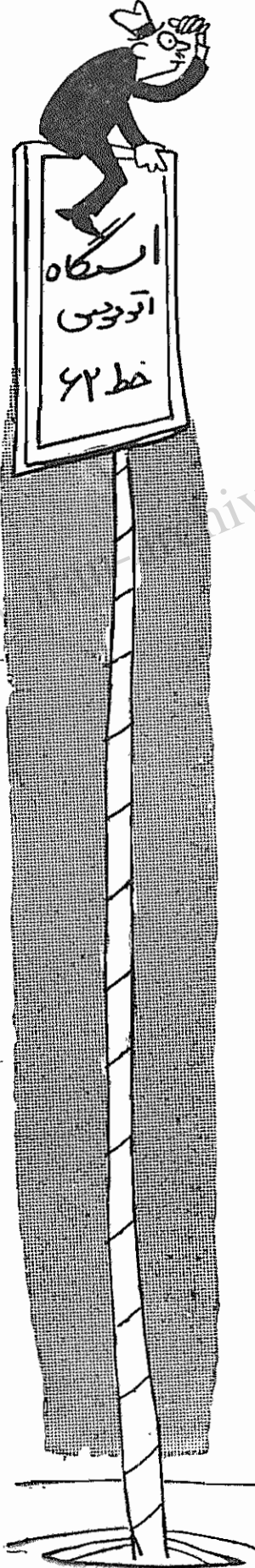
کار دلبران  
 اگر خواهی شناسی دلبران را  
 توجه کن بحرف من دو گوشه!  
 ز بس دل برده از مردم نکارم  
 کندا کنون دلو قلوه فروشی  
 ه - ه خ

اداره محترم روزنامه فتکاهی وضد غم و غصه توفیق!

چون شهرتاری تهران عنقریب نسبت بصدور شناسنامه برای درختها اقدام خواهد نمود، فدوی بمنظور تشریک مساعی و کمک فکری با این دستگاه عظیم العرض و وسیع الطول طرح کاملاً ابتکاری زیر را بعنوان مدل و نمونه تهیه کرده ام که ثانیاً چا پانیدن این مدل در روزنامه توفیق تشویقی است از اینجانب و اولاً کار شهرتاری را آسان کرده و از اتلاف وقت و پول این دستگاه زبان بسته جلوگیری خواهد نمود.

ارادتمند: ابولی ساده لوح  
 مدل اختراعی «درخت نامه!» «بجای شناسنامه!»

اسم - عرعر  
 نام خانوادگی - سایه افکن سنگ خورا  
 نام پدر - مرحوم اجاق مکان کوره آشیان آقای شجری  
 نام مادر - بانوبی برگ و نوا  
 محل تولد - پشت کوه فاف!  
 تاریخ تولد - سی و هفتم تیرماه یک هزار و نهصد و هیچ!  
 محل سکونت - شهر هرات منهای الف!  
 مشخصات:  
 طول - هفت ذرع و سه وجب  
 عرض - سه چهارگزی بغرض  
 قطر - یه همچین!  
 رنگ - عیناً شهر فرنگ  
 وزن - ۱۶ من و ۶ سیرو چهار منقال بسنگ تموم  
 تعداد شاخ و برگ - یک هزارم مجموع نطق دکتر کمری!



حسین انتصاب

نینداخته باشد کارت ویزیتش را به پیشخدمت داد و گفت:  
 - ما غریبه نیستیم، ولی خوب المأمور معذور - این کارتو بدید خدمت آقا و بکید دم در منتظرند پیشخدمت کارت را روی میز مدیر کل گذاشت و چون میدانست سکوت آقا دلیل بر بی اعتنائی به صاحب کارت است سرچاپش برگشت شفته کار که جواب مثبت و اجازه دخول پیدا نکرده بود با چشمک استفهام آمیزی از پیشخدمت پرسید که چطو شد؟ ولی پیشخدمت که در این قبیل کارها تجربه و تخصص کافی داشت گفت:  
 - تشریف داشته باشین هر وقت خواستند صدا میکنند.  
 شفته کار حاج و واج مانده و در مغزش برای خود مشغول دلیل تراشی بود که دو مرتبه سرو کله نعلچی پیدا شد و بدون اینکه اعتنائی به شفته کار بکند با همان نامه ماشین شده حتی بدون اعتنا به پیشخدمت داخل اطاق مدیر کل شد. توپ شفته کار ترکید و با تشدد به پیشخدمت گفت:  
 - چطو واسه این آقا کمسیون ندارند؟ ولی پیشخدمت با خون سردی گفت:

ویتانا VITANA



روم صحرا من خسته برم با خود هف هش بسته محصولات ویتانا، چعبه چنبه نارک نارنجی - خونچه - دسته دسته چوب شورش نازی جان - پتی بورش نازی جان بيسکویتش نازی جان - از همه جورش نازی جان آخ ... اگه زود نیائی نازی جان ... همشو میخورم و چیزی واست نمیدارم نازی جان

محصل :



آبادان :

★ پول ، حلال ! ★

چند وقت پیش از درخت افتادم و پایم شکست اول به پداری آبادان مراجعه کردم بازبون خوش بیرون کردند و رفتم بیمارستان شبروگر ۱۴ آنجا هم با عزت و احترام تمام راهم ندادند ۱ رفتم خرمشهر و در بیمارستان آنجا بستری شدم پس از یکماه یک دکتر آمدنکاهی کرد و گفت وضع خرابه! باید پای راستو ببریم! گفتم پای چیم را هم نمیکذارم ببرید چه برسد به پای راستم! آنجا هم نامردی نکردند و با همان حال بیرون کردند ۱ خلاصه رفتم اساس و زندگانیم را فروختم و به یک جراح پولی مراجعه کردم پایم را خوب کرد ۱ من نمی فهمم این قرتی بازی ها یعنی چه ؟ ۱ کاکا : ناپایدهم بفهمی ؟ ۱

کازرون :

★ بدان ماهم برسید! ★

نمیدونم چرا از قدیم گفته اند کازرون شهری نفرین شده است ۱ سالهای سال در آرزوی اسفالت و آب آشامیدنی جیب وویج کردیم تا بالاخره در زمان نخست وزیر اسبق نامه ای بامضای اهالی شهر تهیه و بتهران ارسال شد ولی چندی بعد همان نامه را در حوالی کازرون درجوی آبی یافتند ۱ همچنین سالها در آرزوی داشتن انجمن شهر نامه پراکنی کردیم و از غم عشق انجمن یقسه چاک دادیم تا خلاصه نبردیم و انجمن شهر را بچشم خود دیدیم ۱ بقول شاعر:

جمعی کلفت گشته بر اوضاع ما سوار ۱ ای داد از این خلاق بیحال، صد هوار ۱

رئیس انجمن که از گردن -

کلفتای بنام است برای آنکه زهر چشمی از مردم گرفته باشد روزی چند بار به تنها وکیل باسواد و تحصیل کرده انجمن می پرد و حسابی او را مشت و مال میدهد ۱ و مردم پینوا دست بسوی پروردگار قادر بلند کرده و میگویند مگر ما چه کرده ایم که بچنین عقوبتی گرفتار آمده ایم؟ ۱

رمضون خان

قزوین :

★ پولارو خوردند! ★

اوعدن برامون لوله کشی کنند ۲۰ - - - - - تعهد به لوله کشی را خوردند

**این چه فرهنگی بود یا للعجب !**  
 بهر کسب دانش و علم و ادب درس خواندم ، کار کردم روز و شب  
**این چه فرهنگی بود یا للعجب !**  
 مدت یکسال توی مدرسه باک گردیدم دوچار و سوسه  
**این چه فرهنگی بود یا للعجب !**  
 وای از دست دوس بی بخار چیست این برنامه بی اعتبار  
**این چه فرهنگی بود یا للعجب !**  
 بعد از این از مدرسه در میروم در پی یک کار بهتر میروم  
**این چه فرهنگی بود یا للعجب !**  
 ای درفش بیخودی غوغا مکن بیش ازین مشت خود ترا و امکن  
**این چه فرهنگی بود یا للعجب !**

**در کلاس سالمندان**  
 معلم - خب، اصرا آقا بگو بینم اگر توی این جیب دست کنی و ۷ قران در بیاوری و توی اون جیب هم دست کنی و ۷ قران در - بیاوری چقدر پول داری؟  
 شاگرد - آقا ... حتماً کت یکی دیگه تنه و گرگنه من همچنین پولهایی ندارم !!

وزندند بچاک! حالا نوبت کشتار - گاهه که باز همون بازی سابق را برامون در بیارن اعضای انجمن شهر هم که انگار ماست تودهنشونه! ۱  
 الیگودرز :

★ ترقی وارونه! ★

یک شعری هست که میکه: هر کس اندر جهان ترقی کرد من بیچاره و اترا قیدم ۱ الیگودرز در حال حاضر از یک ده بدتر است دکتر و دوا یخدورا وضع حمامها و بسوی عفونت آنها آدم را بیاد مردها میاندازد و وضع دادگهاش آفتدر جالبه که آدم گریه اش می گیره ۱

لشت نشاء :

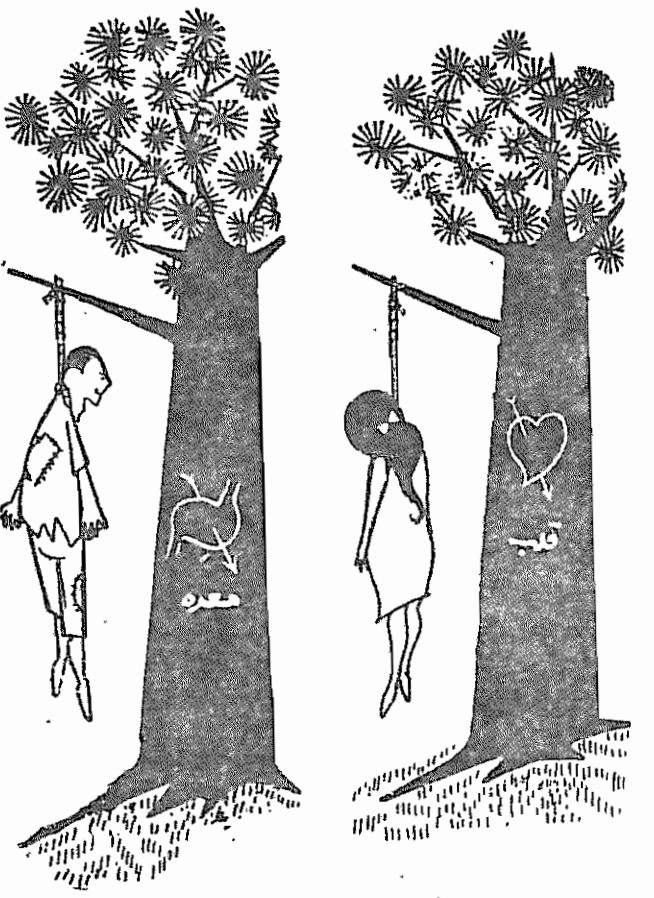
★ آمپول زنها باعزاز لیل ★  
 ★ شریکند! ★

نه والله بخدا! آدم بمونه تو این خراب شده چیکار ۱ سی و پنج هزار نفر آدمیم یک دبیرستان نداریم، یک دکتر حسابی نداریم، یک بخش تزریقات نداریم هر عملهای یک سرنگ و رداشته راه افتاده که من آمپول زنم ۱ زرب و زرب هم مردم میافتن میمیرن و کسی نیست رسیدگی کنه که چرا؟ همه را که نمیشه تقصیر عزرائیل بیچاره گذاشت پس این آمپول زنها چی هستند ۱ ۱ بخدا من دیکه میروم، من قهر کردم خدا حافظ ۱ فیلسوف نماینده توفیق

ماسال :

★ آدرس خدا کجاست! ★

خبر نکارت توفیق از بس با نظر طرف نامه نوشت که در شهرستان بزرگ ماسال قایله نیست کاغذهاش تمام شد! حالاننده دنباله فرمایشات ایشان را ادامه میدهم که بابا ما مردهای زن دار در عذابیم میفهمین؟ ۱ ما قایله میخوایم ۱ آخه مکه این وزیر بیطاری روزنامه توفیقو نمیکهونه ۱؟ بخدا اگه آدرس خدا رو داشتیم به خدا شکایت میکردم کوهساری کاکا : از وزیر بیطاری خواهش میکنیم اگر پول نداره



خود کشی در جنوب شهر

خود کشی در شمال شهر

**ضرب المثالی گشور بگير و ول کن!**  
 ● خریانی را بردند جهنم گفت : خونه قسطی کی میخواد ۱!  
 ● من میکم روغن نباتی خورده ام ، تو میکی چند تا بچه زاری ۱!  
 ● خرما از کره گی آواز جاز میخواند!  
 ● مردن شکسته قومنی هر که فرشش پیش ، خاکسترش بیشتر! ( البته اگر فرشهارا در باک کارگشائی گذاشته باشه ۱ )  
 ● صبر تاخ است ... ولی اجباریست ۱!  
 < ۱۹۱ >

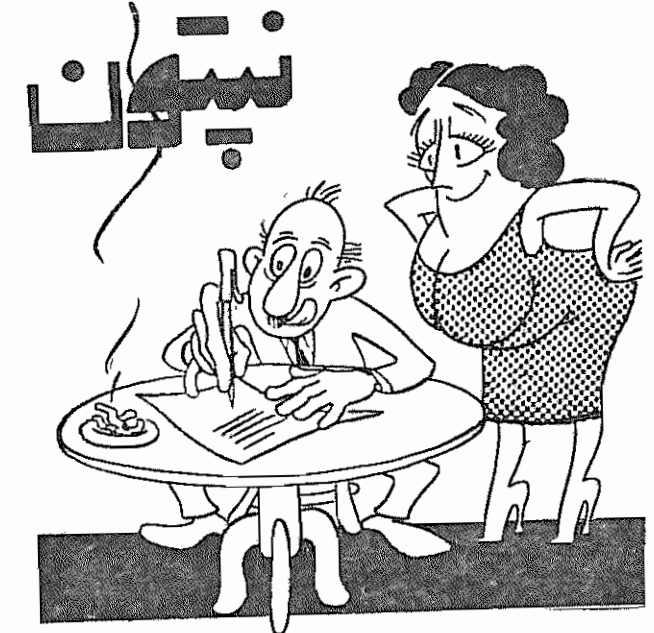
**دستور زبان!**  
 شاگرد - ما با نجا نمیروم . معلم دستور - نه جانم! ما با نجا نمیروم « غلطه گوش کن : « من نمیروم ، تو نمیروی ، او نمیرود ، ما نمیرویم ، شما نمیروید ، ایشان نمیروند » حالا فهمیدی ۱؟ شاگرد - بله خانم حالا فهمیدیم که هیچکس اونجا نمیره ۱

**بچه های امروزی!**  
 پدر - باز چه خبر شده؟ پسر - هیچی! بازن حضرت تعالی بزین بزین داشتیم !!

**توفیق شماره ۱۱**  
 از کلیه خوانندگان عزیز توفیق تقاضا میشود چنانچه شماره ۱۱ اسماال توفیق ( ۵ هفته قبل ) را موجود دارند و دیگر بدریشان نمیخورند بر اگما بفرستند در عوض یک شماره توفیق آینده با درشان میفرستیم ۱ دفتر روزنامه توفیق

روزنامه توفیق بخره بنویسد بر اش مجانی بفرستیم که لااقل درد دل مردمو بخونه ۱ از خدا هم خواهش میکنیم آدرس پستی شو واسه این بابا بفرسته ۱۱ گلوگاه :

**اینو میگن دکتر!**  
 یک دکتر دندان ساز کاشانی داریم که با یک سیر خاکشیر هم عوضی نمیکنیم! ماهه، ماهه! آدم میره دندونشو بکشه فکشو از تو دهنش در میاره و میذاره کف دستش! چی از این بهتر! ۱ باور کن کاکاجون چنان با قدرت و صلابت انبر دستو میکنه تو دهن آدم و فکودر میاره که آدم حالیش نمیشه! چون بیهوش میشه ۱۱ ملک محمودی



هر چی میکم یکی یکی بنویس دلته، ته چین، چلو خورش، کنتل جوجه و مرغ و کوفته تبریزی حتی آتش برای سرفلیون ۱ حسن آن از حساب بیرونه هر کی « نپتون » داره خبرداره هندی و ترکی و اروپائی سر این رشته هست دامنه دار ای بنارم کباب پز نپتون قلمو دس بگیر ، دیالا ... هیس آتش و سوپ را گو، بیفتک و املت شیر برنج، فرنی، طاس کباب، دیزی قهوه و شیر و جای و این واون اینها کار اجاق نپتونه یعله ، نپتون بسی هنر داره میزد او خوراک هر چائی ۱ دهد انجام ، وظیفه سه شوار به از این « چیز » کار راحت کن!





- ★ بوق - فریاد ماشین از دست راننده!
- ★ پنجه‌دانه - آدامس شترها
- ★ کلم - کاهوی آبستن
- ★ خروس - داماد سرخانه!
- ★ کیف دستی - توبره آدم!
- ★ م. ر. جفوریفور >
- ★ کمیسیون اداری - معافه مدرن
- ★ زن - جیب بر مرد!
- ★ بوسه - پیش در آمد دسته گل
- ★ باب دادن!
- ★ <حجت اله فرهادیان>
- ★ زیر شلواری - مستراح ترسوها!
- ★ آب - بیخ روغن نباتی خورده!
- ★ گریه - غصه آبدار!
- ★ تاکسی - ماشین شخصی موقتی!
- ★ دربان - شتیلی گیر اداره <معهود کیمیا>
- ★ قرفرانس - دکتر بالدار!
- ★ دکتر - عزرائیل قابل رؤیت
- ★ بادبزن حصیری - پنکه یاستانی!
- ★ دخو - ملا نصرالدین قزوینی <ایرج خواجه نوری>
- فرهنگ رستم
- ★ تیر چراغ - عصای رستم
- ★ دریا - استخر رستم!
- ★ عقاب - مگس رستم!
- ★ سطل - لیوان آبخوری رستم
- ★ قطار باری - کاری رستم
- ★ میدان المپیک - زورخانه رستم!
- <ساری - معهود خرسند>

### زبان حال دانش آموزی که درس نخوانده و رفوزه شده

#### بعشق علی



یکی دانش آموز مردود، دوش چنین خواند شعری بصوت جلی گزم دست خود را که روز ازل نرفتم پی درس از تنبلی به استانبول و لاله زار این حقیر شب و روز بودم بی یللی

نه ناظم ز من راضیه نه مدیر نهادم بس زلف ده پلهای ا فتادم بدنبال هر دختری بهر سینما رفته ام تا بحال چوهستم کنون انکل جامعه بود باب من آدمی پولدار نیم بنده فرزند مش یقنلی به هجوم اگر شعر «پرچانه» گفت بگو بی خیالش بعشق علی!

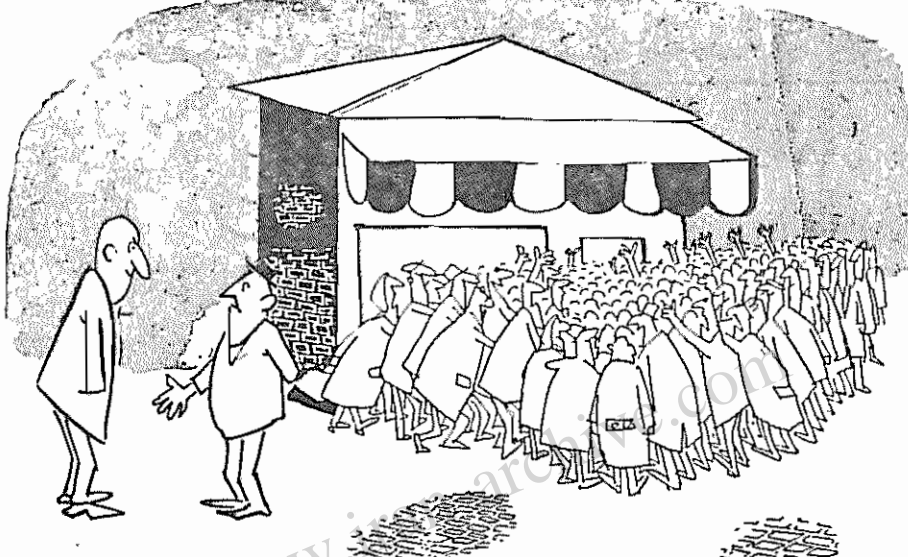
### یک پیشنهاد عامه پسند

چون بر اثر مساعی و کوشش شبانه روزی زعمای قوم، هر روز و هر ساعت و هر لحظه بر کثرت بیکارها افزوده و از قلت کارگران کم میشود، لذا پیشنهاد مینمائیم برنامه «کارگران» را که از سری برنامه های کم شونده و بی مسما است حذف، و بجای آن برنامه جدیدی بنام «بیکاران» اجرا نمایند و ضمن آن راه و رسم و لگدی و طریقه وقت تلف کردن را بنحو احسن بشنوند و مضمون باشند با اجرای این برنامه نیم ساعتی متجاوز از ده دوازده میلیون شونده پرویا قرص پیدا خواهند کرد! کمیته پیشنهاد دهندگان توفیق ع - مارمولک



#### شبهات

★ پیرمردی به اتوبوس چو بگذاشت قدم، دید که بسیار شلوغ است و در آنجا نتوان یافت یکی صندلی خالی و ناچار پدان چته بی بنیه و بیحال و فلاکت زده باید سرپا ایستد این بود که چسبید به یک میله و آنجا سر پامانند، جوانان، همه کردند نظر جات آن پیر ولی هیچیک از جای نجنبید که شرط ادب و عاطفه و رحم بجای آرد و جائی دهد آن مردگوارفته بی برگ و نوا. ★ اندر آن بین یکی بچه دهساله پدان پیرتکه کرد و کمی خیره شد اندر سروروی وی و ناگاه ز جاجست و بدو کرد اشارت که بیائید و بجایم بنشینید. شد آن پیر ازین کار پسر بچه بسی شادکه برخاسته از جایش و تقدیم نموده است پدان آدم محنت زده جارا. ★ رفت و بنشست در آنجای و سپس رویسر کرد و بدو گفت که «احسنت، توهستی پسر خوبی و باید که زلف تو تشکر بکنم. هیچکس این دوره دگر در پی دلجوئی ما نیست مگر گاه بگاهی پسر با ادبی مثل تو پیدا شود و حرمت مارا بنظر دارد و با یاری و غمخواری خود شاد کند خاطر مارا.»



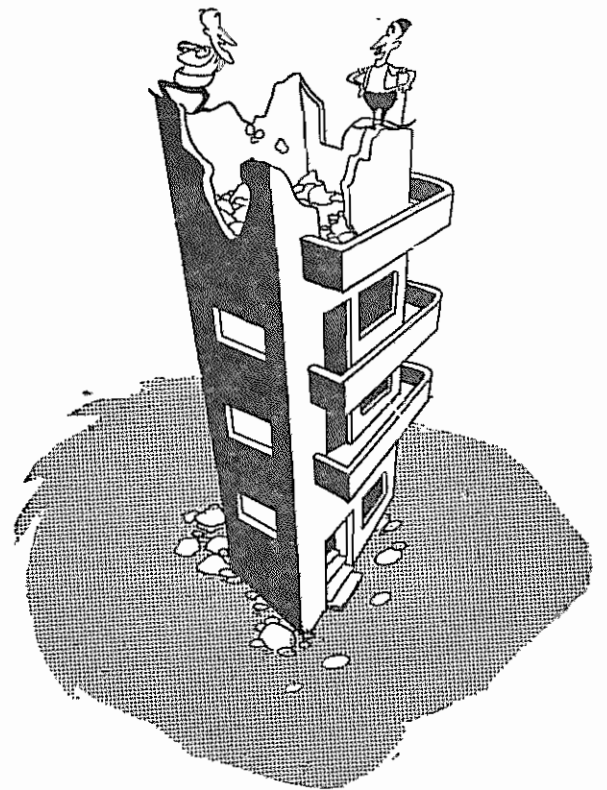
— مثل اینکه بازار تکون خورده که مغازه این یارو آتقدر شلوغه — نه بابا طلبکاراشن!؟

#### فکر بکر

دوزن باهم در ددل میکردند: راستی میگفتی شوهرت موقع خواب هذیان میگوید و انگلیسی حرف میزند چکار کردی؟ — اول خیلی ناراحت بودم و تا صبح نمیخواهیدم ولی حالا فکر خیلی خوبی کرده ام که از تصدق سر آن پولدار هم شدیم. — چه فکری؟ — هیچی خواهر، کلاس انگلیسی شبانه باز کردم. مهر داد منم پور

#### تکذیب

در صفحه ۱۴ شماره ۱۴ روزنامه توفیق، یک آقا معلم مغرض تحت عنوان «خبرهای سوزناک فرهنگی» نوشته بود که: «یکی از پوئهای زورکی که که از معلمین کسر میشود پول مجله فرهنگ است.» توضیحاً اینجانب از طرف قاطبه معلمین و فرهنگیان اعلام میدارم که این پول را زورکی نگرفته بلکه بطریق مدرن تری اخذ میفرمایند! بدین معنی که مدیر مدرسه را وادار میکنند ابتدا با شوخی و خنده ۱ - نشد - با تمنا و خواهش و التماس امجله را با آموزگار محترم قالب فرماید! اگر باز هم نشد کم بمقدار زور افزوده میشود تا آق معلم! پول مجله را بپردازد بنا بر این چون این زور تدریجاً اعمال میشود کم کم جزو عرف و عادت! درآمد بهیچوجه نمیتواند عنوان زور! داشته باشد - لذا شایسته است طبق قانون مطبوعات (اگر طبق قانون مطبوعات هم نشد طبق قانون باشگاه مهرگان (۱۱) تکذیب فوق را در روزنامه مزبور اشر بدرج فرمائید. از طرف معلمین فضل آغاسی گردن شکسته قومنی



#### تلگراف معمار باشی

آقای صاحب ساختمان - ساختمان نیمه کاره - چارچوب در، قفسه کسر - نجار حاضر - چوب و غیره فرستید جواب: آقای معمار باشی - چوب متنوع - نجار دست علی بهمراه - آهن پروفیل فراوان و سیبل - حاضر و مهیا - از طرف کارخانه سپنتا - فرستاده خواهد شد خدمت شما

ف - بیهوشی (همی تر مسموم) من از گرمای بی پیر مه مرداد میترسم من از دوز و کلک های فلان شیداد میترسم مران ماشین حرکت را بروی سینهام زیرا که همچون دیگران از تاینر پرباد میترسم مخور دو زندگی گول سخنها ی وزیران را که از صد رنگی و نیرنگ این افراد میترسم چوهر کس شده مخالف میفرستندش جنوب ایدل از آن شهری که طبعاً میشود ایجاد میترسم ازین نوشیدنیها بسکه دیدم زیان دیگر بجان دوستان از دوغ و لیموناد میترسم زبس مقروض و مفلولم که به پیش مردمان بی شک هم از بقال و هم قصاب و هم قناد میترسم من از مردن نمی ترسم ولی از بنی بی غیرت که باشد داغ تر از کوره حداد میترسم پسر گهر چه مرد معرفت دارست در عالم که من از قدرت قانون او استبداد میترسم!

حاضر بگایه

این اشخاص بی صبرانه انتظار دریافت نامه های شماره ۱ دارند

با عموم علاقمندان زیرور کردن و هیرو (۱) نمودن اموال بیت المال

با کلیه برادران چشم و ابرومشکی بلند قد سینه پشمالوی اسکن دار که برای رفتن به مثل قو پشت تبه های کنار دریا یک فولکسی واگن کارمن کروکی آلبالویی رنگ داشته باشند

آدرس، استودیو چهل تخت فیلم راهروی روبرو دست راست توسط اقدس نازکه

با عموم دوستداران شهر سازی بمنظور شراکت با کله گندها در بالا کشیدن سهام ملت نجیب و سر بزیر بی خانمان ایران و حومه

نشانی - بیست کیلو متری نبود آباد روبروی فلکه سوم نبود شهر چند طرف بالاتر همین بغل خریانی نژاد

با علاقمندان جمع آوری کلکسیون نعل و پالون و افسار و صدای روح پرور مرد جاز حیوانات ایران

آدرس - قبرس - خیابان چهارپایان جنب طویله دواشکوبه آجر همنی - ماکاریوس خردوست با کلیه آسفالت کاران ماست مال که پادوسه میلیون تومان مناقصه در عرض یک روز با چند تا عمله زوار در رفته خیا یا نهای پایتخت را بطریقه ماست مالیزاسیون با یک کامیون آسفالت بی قیر با مال بهن میکنند

نشانی - سویس - کاپاره دانسینگ خروس آبی جنب اطاق مادمازل ژولیت خ آسفالت کار با عموم هواخواهان پوست طالبی و بلال گاززده

آدرس - سرپل تجریش جنب جگر کی حسن خله توسط منوچ زلف جیمز دینیان - فی فی ژوبون پور

با عموم خواهران و برادران دینی گر و کچل اعم از زفت انداخته و بدون زفت تهران وشهرستانها

آدرس - خیابان استانبول شماره ۱۲۸ روزنامه توفیق هیأت زوری فکاهی نویسان کله طاس ممد کچل

منطق صحیح

همسایه مهربان - پسر جون این سبب اینطور گازمیزنی مواظب کرما باش پسر بچه - به کرما بگو مواظب خودشون باشن!

لازم سفارش نیست در تائید فرمایشات شهر تار که گفته بود « کنترل فرخ تره بار برای از بین بردن تفاوت نرخ میدان و خیابان است » دیروز دبیر کل میدان امین السلطان و میدان میوه و سبزی به دفتر توفیق آمد و گفت: از قول ما بشهر تار بکین فرما یشت ۱ شما بکی یا تکی عملی شده چون ما مدتی که تره بار و میوه روبه نرخ خیابون حتی بفهمی نفهمی یه ریزه هم گرون تر میفروشیم که دستورات شما اجرا شده باشه

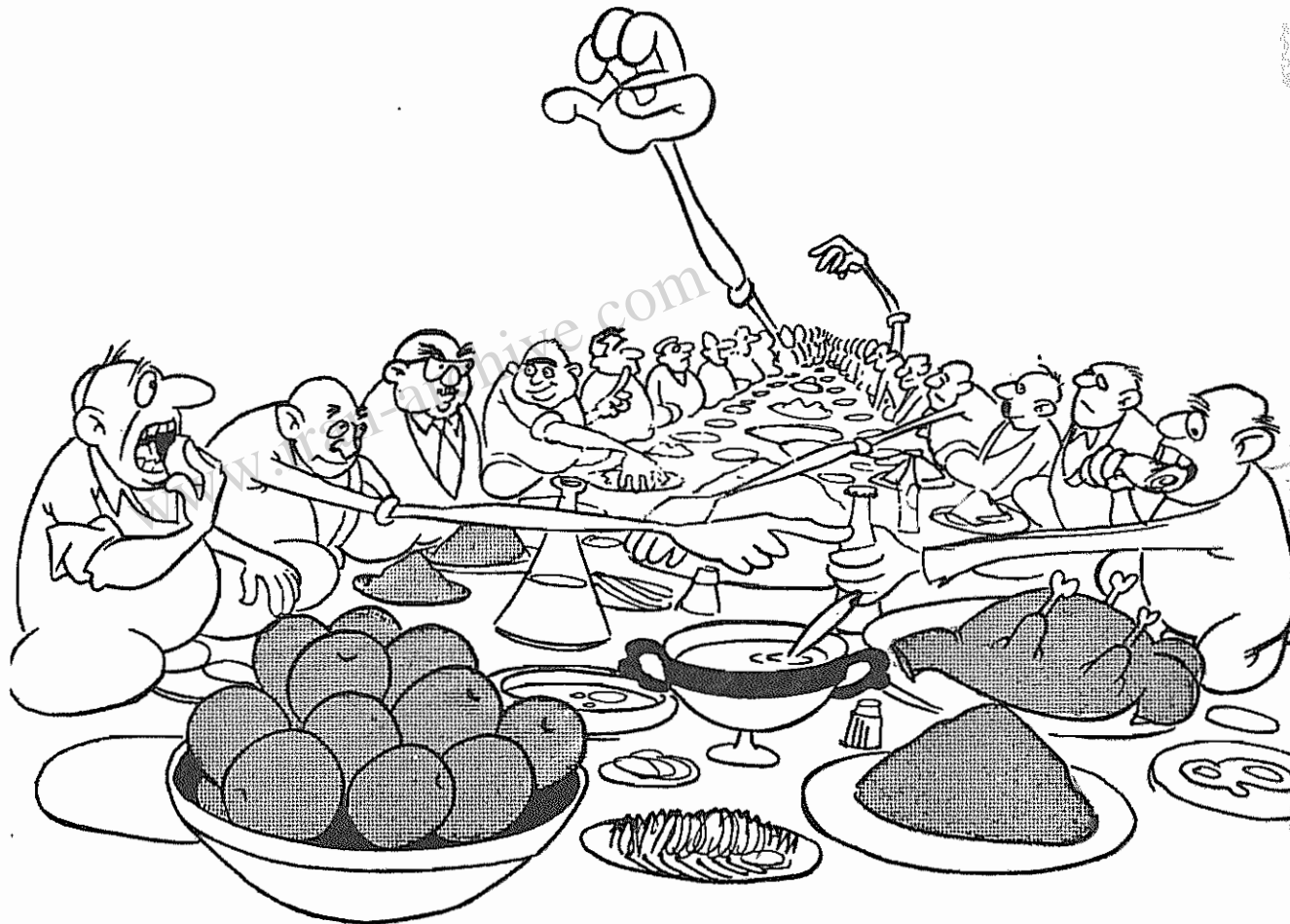


اعتراف

زنی که به گناه خود اعتراف میکند هیچ هدفی جز پوشاندن گناه بزرگتر خود ندارد

شعر نو
توبه های زرد!
ای ریشهای سبز سفید و دراز من
بر آسمان چانه ام، زجه قندیل پسته آید
شاید که خسته آید...
ای قلب زودرنج بی طپش نیم رنگ من
ای جیبهای همچوسیه چال تنگ من
تا کی بچنگ من؟
ای بادهای گرد و دراز و ضخیم و پهن
بهر چه آبگام مرا چنگ میزند؟
هی رنگ میزند آهنگ میزند؛ بدرود بر شما!
سوگند میخورم بلجنهای حوضمان
از من گنه نبود که شاعر شدم پدھر
از توبه های زرد من اندر فراخناک
با اشک جیب ناک
در آن مناک پاک
از پانگ آرزوی سیه فام زندگی
فوری زدم بچاک

پیشنهاد!
چون روز بروز میزان مصرف دود گاز تیل در پایتخت کشور بگیرد و لکن بالا میرود بطوری که از دماغ و دهان عده ای بطور اتوماتیک دود بیرون می آید و همچنین کثرت مسافرین بقدری است که گاهی اوقات انسان از توجیب نفر بغل دستی اش سردر می آورد، لذا بخش رفاه عمومی روزنامه توفیق پرؤسا و مسئولین شرکت زاگد پیشنهاد مینماید (هر چند از پس پیشنهاد کردیم و پیشنهاد یادیم، پیشنهاد زونمون یاد کرده زلی خب! اینهم روی همه!)
جهت رفع این الم شنگه سر لوله های آگزرا بداخل ماشین برگردانند ناگذشته از خلوت شدن کامل اتوبوسها مردم هم از سردود و سرفه و خفقان راحت شده و به بانی این عمل خیر دعا و درود ارزانی دارند!
ع - مارمولک



رپورتاژ رادیوئی سور برنده خوشبخت

شکستن - ران بره را ول کن تا مجتول کنم - وای کشتی - منو چرا از زیر میز لگد میزنی؟ آخ... جانم! چه منز قلمی - وای مردم از خوشی - آخ جون چه کباب بره نازنینی! شونندگان عزیز یکی از رانهای بره ظرف همین چند ثانیه ضربه فنی شد... توجه فرمائید ران دیگر بره هم غیب شد گویا باید سراغ آنرا از معده مدعوین گرفت... پیشرفت در قلعه رو بره با سرعت ادامه دارد... بتدریج گوشتها محو و استخوانها نمایان میشود... باز هم استخوانها نمایان تر شدند باز هم... شونندگان عزیزا اکنون دیگر بجای بره بریان شده فقط اسکلت حیوان زبسان بسته دیده میشود و انسان در وحله اول بی اختیار پیساد اینتسار منقول میافتد! هم اکنون در نزدیکی میز سر نشویدنیها از دحام تازه ای جلب نظر میکنند... مدعوین با اشتیاق هر چه تمامتر میز میوه و دوسرا محاصره کرده و با حمله گاز انبری پایکاهای آنکوریا قوتی وسیب و شلیل و طالبی را اشغال میکنند. شونندگان عزیزا! منهنم اکنون برای اینکه سرم بی کلاه نماند داخل معرکه میشوم و البته اگر در این نبرد قهرمانی جان سالم بدر بردم از نوشتن کاغذ کوتاهی نخواهم کرد.

( صدای قاشق و چنگال و ملج و ملوچ )

گوینده - الو، الو، من از کنار سفره رنگین سور برنده خوشبخت جایزه ۱۰۰ هزار تومان، که برنده یک کامیون هدایا و نوآر و پارتنیز هست با شما صحبت میکنم. اینجائی که هم اکنون استادهام گوشه ای از سفره است که سفره طولانی دیده میشود و ۵ نفر دور تا دور آن مشغول خوردن هستند با خود من جمعا ۵۱ نفر میشویم (صدای تیل و قال درهم برهم سوریها شنیده میشود: آقا بیز حمت آن مرغو طلف کنید - ببخشید قاب پلو را با بنظرطرف هولش بدین - قربان اون بوجه را کیش بفرمائین بیاد اینور... واز این قبیل سروصداها) گوینده - شونگان عزیز توجه فرمائید... توجه فرمائید بهار کارسون بره بریان بزرگی را درسینی مسی بزرگ گذاشته و طرف میز میاورند... اکنون در میان جمعیت جنب و جوش زیادی چشم میخورد... یک حالت انتظار توأم با خوشحالی از چهره یکایک مدعوین سور برنده خوشبخت دیده میشود. هم اکنون بره بمیان میز گذارده شد... شونندگان عزیزا اکنون نزدیک یکصد دست بطرف بره راز شده است (صدای همه و قال مقال زیاد میشود - آخ دستم را

شما هم با پرداخت بیست ریال پول خورد و خرید یک بلیط اعانه ملی میتوانید قهرمان یکی از ماجراهای فوق الذکر بوده و در جمعیت شادی و نشاط خانواده و دوستان شریک و سهیم باشید

### آئین سورچرانی

نکاتی چند درباره سورچرانی:

سورچران را چوبود اشتها دینگ پلو! بدراند پوست!

مقدمه

سوربروزن زوروم وزن شور و توروگورو نوربعملی اطلاق میشود که انجام آن شکم را بقولی «بخرج من عزای بی غذائی» میکندوم سالی یکبار سبب معرفی اطعمه و اشربه لذیذ بحضور شکم بی هنر پیچ پیچ میگردد!

افراط در سور، بطن فاعل باین فعل را دچار حالتی میکند که آنرا «انتفاخ» گویند و هم در این حالت است که اگر تلنگری نرم بشکم «متفتح» وارد آرد، وی بآلباده لقمه ای چرب از گلو بیرون راند!

عمل سورچرانی چنانکه در کتاب «مطحاللقمه» مضبوط است از عهد مغول و شاید کمی قبل از آن رایج بوده و برورایام عده نسبتاً زیادی پیروان مکتب یعنی مکتب «چپولاریزم» گشته و آنرا محترم شمرده اند.

عمل سورچرانی که از قرائن بسر میآید ذاتاً موروثی بوده و میتوان سورچرانهای فعلی را که اکثرآ یکبار وبالطبع دارای دیپلم و لیسانس میباشند از نواده های چنگیز و آل طفیل دانست، در زمان حال اعمال مربوط بسور نسبت بقدم تغییرات جزئی یافته و تقریباً بصورت نیمه مدرن درآمد است و نگارنده درذیل بذکر نکاتی چند از آن میبادرت خواهد ورزید.

#### ۱ - طریقه کشف محل سور!

کشف و دست یافتن بمحل سور از ارکان اساسی سورولازمه سورزدن است و برای اطلاع از آن لازم است لااقل نام و محل ده انجمن و هیأت را که بر مبنای سور و سورچرانی پایه گذاری شده، از برداشت این هیأتها که معروفترین آنها «هیأت متوسلین حضرت نون روغنی»، «هیأت بنی پلو»، «هیأت بنی چائی» و «هیأت فدائیان کله پادمجان» است بحد و فور در اطراف و اکناف تهران و سایر بلاد یافت میشوند و کافیت شخص «سوری» نشانی میهمی از آنها بدست آورد و بقیه را با هوش سرشار و شامه تیز خود درک کند!

گذشته از این مجالس، مجالسی از قبیل «ولیمه» دادن حجاج و عروسی و عزاداری وجود دارد که باید تمرین بسیار نمود تا برای هر کدام راه دخولی متناسب یافت! تبصره: مولانا آتابک سوری اعلی الله مقامه در کتاب خود «السورالاولی المحرم الحرام» با دست چرب مینویسد:

«هرروضه یا هیئتی که چراغ بردداشت شام یا نهار ندارد»  
۲ - انواع سور!  
سور را از لحاظ کیفیت بدو نوع تقسیم کرده اند

۱ - گنبدی  
۲ - دریائی  
۱ - سور گنبدی - سور گنبدی در اصطلاح بسوری گفته میشود که مانند گنبد درسینی ها کله کوت شده باشد و بدیهی است که این امر چن با برنج امکان ندارد

۲ - سور دریائی - سور دریائی که مخالفین زیادی در بین سورچرانی نخبه و کارکشته دارد عبارتست از سورهای آبکی شکل مانند آبکوت و آش، این نوع سورها شاهد ماجراهای خونین و وحشتناکی از قبیل ول کردن کاسه آبکوت وسط حیاط و تیبازدن بیادیه آش و امثالهم بوده اند، گویا دلیل قهر و مخالفت فرقه سوریه با این قسم سور، منقول نبودن آن باشد یا دستمال وجیب و غیره!

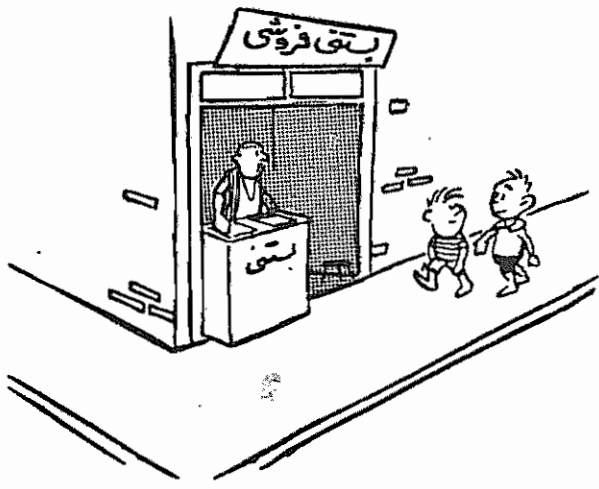
۳ - طرق مختلفه سور زدن!  
سور زدن که همان سور خوردن باشد بازم دو نوع است:

۱ - پیاده  
۲ - سواره  
۱ - سور پیاده - سور پیاده همین سورهای معمولی است که ۵ نفر، ۵ نفر روی زمین ولومیشوند و پس از اخذ سینی هر کدام بمرکز نوک انگشت «شست» و بشماع یک وجب قهری نیمه دایره روی پلوهامینند که در اصطلاح بلقغه شتری معروف است، این کار تا پایان غذا که پیش از چند ثانیه طول نمی کشد ادامه دارد و هر چند لحظه یکبار صدای زورچران شدن لقمه در ته معده بگوش شنونده میرسد، رونودی چند نیز برای بهره گیری کاملتر از طریقه «دفن خورشت» استفاده میکنند

باین طریق که بلافاصله پس از کسب سینی و فرود آوردن آن با چهار انگشت بلند، گودالی شبیه قیبر در جلو خود تعبیه میکنند و پس از دفن پادمجان و سایر خورشها در آن روی آنرا میپوشانند و کم کم و بمروراز دقینه سرپوشیده استفاده مینمایند

۲ - سور سواره - این نوع سور در بین این السوریهی مقامی بس ارجمند دارد و از سورهای بسیار نادر است. وجه تسمیه این سور باین جهت سواره میباشد که اغذیه و خوراکیها را سوارمین میکنند یعنی روی «مین» میچینند ضمناً بدنیست بدانید که تنها در این مورد است که برای خوردن غذا، از قاشق و چنگال و سایر آلات حرب استفاده میشود، مع الوصف دیده و شنیده شده که عده ای از لشوش تاب مقاومت نیاورده و ضمن یارو زدن میان خورشها سورسواره را بشیوه پیاده صرف کرده اند!

جواب بیه نامه ها  
تهران - آقای خوش سور:  
۱ - بنده کتابی بنام کشف نمیشناسم  
۲ - از آدرسی که برای مخلص فرستاده اید متشکرم، کوچه بالائیش هم شب شام میدهند



بابا قول داده وقتی اضافه حقوق گرفت به بستنی برام بخره.

### قصه

برای بچه مدرسه ایها  
حالا که شدیم رفوزه!  
یهوری میریم تو کوزه!  
آی بچه های نازی  
باشین بریم بیازی!  
یارو هنر نداره  
غیر زبون درازی  
همش بود شب و روز  
بفکر صحنه سازی  
آهای: مجید، محمد  
شهین، مهین، فیروزه  
حالا که شدیم رفوزه!  
یهوری میریم تو کوزه!  
قلم و کتاب و ول کن  
جبر و حساب و ول کن  
مدرسه نون نیشه  
نقش سراپو ول کن!  
مردود یکی دوتا نیست  
این اضطراب و ول کن  
گر نشدی موفق  
اصلا دلت نسوزه  
حالا که شدیم رفوزه!  
یهوری میریم تو کوزه!  
آی بچه های مردود  
یالا باشین بریم زود  
یا کامبیز و با جمشید  
باتفاق مسعود  
بقصد سیر و گردش  
مشهد و یزد و شارود  
فردا رو بی خیالش  
دنیا همش دوروزه  
حالا که شدیم رفوزه!  
یهوری میریم تو کوزه!  
چه خوب با ما تا کردی  
مشت خودت واکردی  
آهای آهای درفشش  
خوب کاری پیدا کردی!  
یا اونهمه زرنکی  
خرچنگو رسوا کردی  
به دیگه زن لاف  
باقیل و قال و زوزه  
حالا که شدیم رفوزه!  
یهوری میریم تو کوزه!  
«تجدیدی»

### یک پیشنهاد سیاسی

از عجایب هفت گانه عالم یکی هم اینکه مدت دو سه هفته است نشریه ورزشی یکی از احزاب سیاسی کشورش هزار ساله بساط روزنامه فروشها را صفائی بخشیده است و آقایان انتخابات جی ها که گویا تا اندی پیش منتظر باز شدن مجلس بودند و بالاخره امیدشان مبدل به یأس شد اجناس مغازه را عوض فرمودند و پا در کفش ورزشکاران کردند.  
البته آدم کاسب را جان بجان نش کنید کاسب است و بالاخره بهر طریقی شفه یک لقمه نان را پیدا می کند ولی این عمل بمنزله مشت محکمی است بدهان آن عده از مردم بدبین که عقیده دارند در این مملکت هیچ قدم مثبتی برداشته نمیشود! علیهذا اداره پیشنهادات و اصلاحات روزنامه توفیق به کار چرخانان حزب مزبور پیشنهاد می کند که علیرغم عقیده این عده، محل حزب را هم بصورت زورخانه دربیاورند تا قدم مهم دیگری در راه سیاست برداشته شود و در ضمن آقایان منتظرالوکاله ها صبح به صبح یک شای مختصری برون و احیا ناچند تا میل هم بکیرند که بوقلمونهای لاکردار تحلیل برود.

### روغن نباتی

«یکی روستائی سقط شد خورش دودستی بلند کرد و زد بر سرش بگفتا الاغ چون چرا مرده ای! مگر روغن پنبه ای خورده ای؟»  
«بی نام الممالک»

### حک و اصلاح

خبر رسیده از مخبر سیار روزنامه توفیق از آغاچاری حاکی است که یکی از ساکنین آن سامان بنام استاد هاشم نجارزنی را پاتیشه کشته و بدمم خودش را تسلیم زاندارمری کرده است.  
مخبر ما اضافه می کند آنچه که در افواه مردم شایع است اینست که نجارمن بور بقصد کشت تیشه را برفرق زتنش زده است ولی خود جناب استاد در باشگاه اندامری در جواب سؤال مامور مربوطه که چرا زنت را کشتی اظهار داشته که: «والله بخدا من نمیخواستم زنت را بکشم. فقط چون تازگیها از ریخت افتاده بود از طرفی هم قلبش با من صاف نبود خواستم با نوک تیشه یک خورده صاف و صوفش کنم ولی به محض اینکه سرتیشه را بزد کردم دیدم مثل چوب سفید از هم وارفت و در بوداغون شد»



### مکالموم

نکا به این خونه با صفا کن برده زور رونق باغ و گلزار خونه چیه! قیامت، قیامت درست مت شهر فرنگه به به معجزه «مکالموم» همینه! جلوه میده، جلا میده بخونه بیدزدگی و تب و لرز نداره! شیک و نو و شسته و رفته میشد با رنگهای سبز و سفید و آبی مشابه سرآغ داری تو! هرگز زیاد دیدم ولی نه اینقدر شیک «مکالموم» بود قشنگ و از زون برده ز رو قالی اصفهانی بقیشو بخون با نثر ساده «مکالموم» تنها پوشش پلاستیکی بدون درز پارنگهای مختلف برای هر نوع سلیقه متر مربع با هزینه نصب ۲۸۰ ریال شرکت مکالموم: خیابان شاه ساختمان آلومینیوم شماره ۷۹ تلفن ۰۶۰۲۰۲-۲۰۲۰۱





پستی ما از حالا واسه شهریه مدرسه بچه‌های که الهی بزمن گرم بخورن ماتم گرفته

رشت - آقای نیک فطرت - به بنده و جناب‌های وقتی و تقی هیچ مربوط نیست که چرا فرانسویها اموال الجزایری ها را می‌چاپند و بعداً هم آهسته (۱) با انتهای تفنگ میزنند توی سرشان . شما اگر خیلی زرنگ تشریف دارید هوای نفت خودتان را داشته باشید الجزیره پیشکشان !

آلمان - آقای کورش جواهری - سرکار روی چه حسابی میفرمائید که صنعت فیلم برداری در مملکت ما منحرف و دارا به پیش‌برد اگر جناب‌عالی میتوانید باسه چهار هزار تومان سرمایه و چهار پنج نفر گارسن و رقاصه آشنالی کافه‌های درجه ۳ و دو سه نفر دیپلمه بیکار و یک دوربین قراضه چنین فیلم‌هایی تهیه کنید بسم‌الله - اینجا پای آدم از زیرش دررو! تهران - دوشیزه - پوران ص - خلاف بعضی‌ها رسانده اند ما ساز باروغن بادام بهیچ وجه برای رشد سینه مفید نیست . فقط از آن برای از بین بردن نفخ شکم استفاده میشود !

آبادان - آقای احمد، وسوی - اگر معده مادر شما یک زخم کوچولوی فسقلی هم داشته باشد آقایان اطباء حاذق که امیدوارم همشون زخم معده بگیرند انقدر برای دریافت حق ویزیت‌های بی‌دری آمبول هیپا فزیک و شربت زرتازوریک ۱ بنافش می‌بندند تا طفلکی یکدفعه معده اش پست و روپشه.

تهران - دوشیزه - صغری - ک درپیک نیک‌های خانوادگی جوانان فامیل اغلب در اطراف دوشیزگان کابوئی پوش سکس اپیل دار میچرند بنا بر این سرکار که نه سکس اپیل قلبه ای دارید و نه مامانتان اجازه میدهند که شلوار کابوئی بپوشید اگر در این قبیل پیک‌نیک‌ها شرکت نفرمائید سنگین‌تر خواهید بود!

شیراز - آقای یدالله - م - بنده یادم می‌آید وقتی که آقای خریانی روز روشن ملت را چاپید گفتند چرا؟ بعداً هم که خانم دولو و آقای قاراپتیان دو سه میلیون تومان بالا کشیدند گفتند چرا؟ حالا هم که شرکت سیوند صنار سه شی کف رفته میفرمائید چرا؟ آخر آقای عزیز مکه شما کار و زندگی ندارید که در این قبیل موارد جزئی (۱) فضولی میفرمائید؟ نارمک - بانوعشرت و کیلی - اتفاقاً برادران امیدوار زیاد هم

استخدام

یک نفر جوان لیسانسبه بلند قد و خوش صحبت که ماشین نویسی فارسی و لاتین را بخوبی بداند و تسلط کامل به ترجمه و تحریر زبان های فرانسه - انگلیسی - آلمانی - هندی - چینی مرغی و زرگری (۱) داشته باشد با دارا بودن برگ پایان خدمت زیر پرچم و گواهینامه عدم سوء پیشینه و ورقه آبله کوبی باضامن معتبر و سپردن وثیقه ملکی برای تمام روز جهت ورکشیدن (۱) گیوه‌های اینجانب استخدام میشود در صورت ازدیاد داوطلب مسابقه ورودی بعمل خواهد آمد نشانی - پامنار جنب نا نوائی لواشی به محمد آقای بیکار (۱) مراجعه شود

آتش نشانی داشتیم؟

چراغ موشی گنابادی

وه چه عالی بود اگر ما آب و نانی داشتیم لاقل روی درختی آشیانی داشتیم مفلس و بیخانمان گشتیم و غرق بحر قرض بسکه هر روز آذیناری میمانی داشتیم کاش بریا مجلسی میکشت بی اشکال و عیب تا برای عرض حرمان ، ترجمانی داشتیم کیف ما، کیفور میشد، گر مثال «مرغ حق» ؛ در دهان بهر بیان حق، زبانی داشتیم زیر بار زندگانی از گرانی قر شدیم داده‌ایم از کف اگر هم نیمه جانی داشتیم داده‌ایم از کف قبا ی کهنه و کفش و کلاه بسکه تا حالا رجال گردانی داشتیم تا نسوزد هستی جمعی فقیر و مستمند وه چه نیکو بود اگر، آتش نشانی داشتیم



- ببینم ، مهری صورتش چرا حی پلاستیک کرده که انقدر خوشکل شده ؛ - نه خواهی ... گرم بود کاری دیوا مصرف میکنه !

تیه قهرمانان



توای آنکه داری دودگونه درد زشورو شرو قیل و قال محیط برو « تیه قهرمانان » بین چه فیلمی که هم زیره هم بهم بود صحنه‌ها بش همه کس پسند خصوصاً «گریگوری یک» اندر آن ولیکن گفتی کدام سینما ... مولن روز - مولن روز - مولن روزها

خبرهای سوزناک

فرهنگی

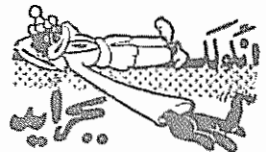
بدنبال خبری که هفته قبل در مورد چشم بندی جدید «قمر وزیر» و نهضت مدرسه سازی ایشان (۱) نوشتیم عده زیادی از معلمین زن و مرد بدفتر روزنامه آمده پریدند به سر و کول دکتر مولوی و شروع کردند به ماج کردن آن زبان بسته (۱) که مولوی چون [قربون اون زبان حقه کتوت بریم نمیری ایاشلا ، خدا تورو از ما نکیره آخه تو کدوم خراب شده ای پول زورکی از عده‌ای که خودشان هزار جور گرفتاری مالی دارند کم میکنند که مدرسه بسازند آنهم اگر بسازند و اگر پولهای زبون بسته بجای مدرسه تبدیل به ویلا نشود!؟

چرا این مدرسه‌ها را از هزینه کلان شرکت نفت و سازمان برنامه و بیمه‌های اجتماعی که هر کدام ماهی صد تا صدها تومان میشه نمیسازند ؟ اگر صدتومن بحقوق معلم اضافه کرده‌اند که در عرض ماهی ۱۲۰ تومن باین بهانه‌ها از حقوق او کسر میکنند ! در اینجا معلمین دست در جیب خود کرده و هر کدام یک پلی کپی بیرونی آورده و به کاکا دادند در این پلی کپی‌ها که با متن‌های متفاوت تهیه شده و معلمین اسم آنرا رضایت ، اجباری ، گذاشته‌اند رؤسای بختهای خرچگی هر کدام با سلیقه خود مطالبی نوشته و بزور از معلمین امضا گرفته‌اند . معلمین میگفتند اصولاً حساب رضایت مضایقی در کار نیست! این پولها را قبلاً از حقوق ما کسر کرده‌اند و چکها ولیستهای مربوطه را هم پس از کسر مبلغ مزبور نوشته‌اند! ما هم مجبوریم آنرا قبول کنیم ! ضمناً تقاضا داشتند برای شادی روح مرحوم دکتر خانملی متن یکی از پلی کپی‌ها را عیناً چاپ کنیم.

اینجانب آموزگار دبیر میل و رغبت (!) حاضرم معادل سه روز از حقوق دریافتی خود را در مدت سه ماه در اختیار اداره فرهنگ ناحیه ۶ - تهران قسراً ردهم که بمصرف دبستان برسانند و بموجب این تعهدنامه بدمیر دبستان و کسالت داده میشود که هنگام پرداخت حقوق معادل یکروز از حقوق اینجانب را باداده فرهنگ مزبور تحویل و رسید دریافت دارند حالا این پولها چطور میشه فقط آقای خریانی میدونه و شرکت شین و قمر وزیر !؟ لال نمیری صلوات فرست !

هزارف

زیبا مهن غنچه دهانی دارد زابرومژه تیروکمانی دارد گفتم که دل نشانه کن تیر بزن زذبیردم عجب نشانی داردا «هادی خرسندی»



● **کیهان**: آمریکایا قصد دارد انسانی پناه بفرستد و بازگرداند **انگولکچی**: منتهم قصد دارم ویلانی درشیران بسازم او بر من توش بشینم! آرزو بر و جوانان عیب نیست!؟  
● **پیغام امروز**: وزیر فرهنگ معلمان را مقصر معرفی کرد **کاکا**: بدکارو که رو بدی طلبکارم میشه!

● **پارس**: اینها برای آسایش شما زحمت میکشند...  
● **توفیق**: مدیر کلنا با ما مشین نویس- خاشون در مملت بو او کلا با نامزداشون در رامس! و مال مردم خورها با رفقا شون در سوئیس!

● **اطلاعات**: جان آدم چقدر قیمت دارد؟

● **ممولی**: بستگی به آدمش داره! اگر مثلاً بی پول و بی پارتی باشه صدتا یک غلامم گرونه!

● **صبح امروز**: مردان از زنان بیشتر ماهیچه دارند

● **توفیق**: حالا مگر ما آمده ایم ماهیچه بگیریم آبگوشت درست کنیم که تو این حرفارو مینونی!

● **روشنفکر**: دکتر امینی چه جور آدمیست؟

● **کاکا**: از دیگران بریس... حالا که ما خرجی بکیم بقول صدر اعظم، منفی بایفه!!

● **سپهر**: اینقدر با ما شوخی نکنید **توفیق**: نیشه چون تو، بر اهرن مسئولیت داره!!

● **اطلاعات**: برای اصلاح امور گورستانها شورای مرکب از نمایندگان شهرداری، استانداری، اوقاف، دادسرا، حانیون تشکیل میشه

● **گشیز خانوم**: خوش بحال ساکنین گورستان!

● **سپیده و سپیده**: عاشق چه کسی هستید؟ **انگولکچی**: هر کسی که شما بفرمائید!

● **کیهان**: نخست وزیر از خدمات معاونان خود تقدیر کرد

● **توفیق**: معلومه... مردم که هیچی نمیکنن نخست وزیر هم که تعریف نکنه پس فایده معاون نخست وزیر شدن چیه؟!

● **بانوان**: مر سعادتمند خود را مدیون یک سگ هستم!

● **ممولی**: خوشا بسعادتمند!

● **اتحادیه**: خواسته کارمندان غیر رسمی دولت قانونی است

● **کاکا**: باز که حرف از قانون زدی بچه!؟  
● **خوشه**: مرا چه میشود؟

● **ممولی**: بالاخره به چیزیت میشه!؟  
● **کیهان**: چرا عدهای از جوانان ما مایوس و شکست خورده هستند؟

● **توفیق**: خدایکم چیکار کنه پدر و مادرهایی را که به بچه هاشون دزدی و پدرسوختگی یاد نمیدن!؟

● **اطلاعات**: یک چاه دیگر هم در قم بنفت رسید

### مالک و رعیت

مالک ده که بیک عمر خدائی میکرد دوش دیدم که سرکوچه گدائی میکرد شده ارباب درین عهد، همان دهقانی که سر اندر ره ارباب فدائی میکرد سالها مالک ظالم ز سر استبداد وسط مردم ده حکمروائی میکرد یکزمان، تا بزند گول دهاتیها را مسجدی میشد و طاعات ریائی میکرد یکزمان، تا ز رعیت طلبد باج بزور شمر میگشت و فغانهای گدائی میکرد باز صد عقده دشوار بکارش میبست گز زیك مشکل او عقده گشائی میکرد رایشان میزد و بازور به مجلس میرفت کرکری خوانی و افسانه سرائی میکرد زن دهقان هوس مرغ همیبرد بگور مرغ مالک پی هم تقم طلائی میکرد دختر دهکنده گرجامله شد جرم نداشت پسر مالک ازو هوس ربائی میکرد سر مالک به شب ازو بسکی و چین سنگین بود دل دهقان هوس یک پر چائی میکرد خنده دار که چه بیچاره و ناکام شده است آنکه مفتی همه جا کامروائی میکرد



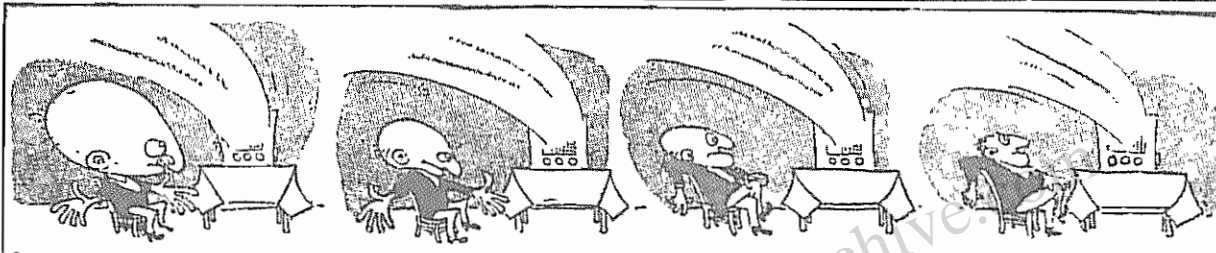
مخروس لاری

### مژده مژده مژده

در اثر مساعی شکمی شهرتار جلو کباب دوست و جوجه پزوه تهران تمام جلو کباب خوران محترم میتوانند به آتیه درخشان خود امیدوار باشند که بهمین زودی در اثر قول و قرارهایی که ردو بدل شده و وعدههایی که داده شده جلو کباب فرد اعلا بمیزان قابل ملاحظه ای از نظر بهداشت قابل همتر و از نظر بهداشت قابل پرداخت تر خواهد شد و از مشتریان محترم دراسر اوقات باتمام ابزار و آلات پذیرائی بعمل خواهد آمد

#### اثر انگشت کوچک و انگشت بزرگ جلو کبابهای تهران و شمیران و توابع

**توفیق**: این اقدام شهرتار به چند دلیل قابل تقدیر است و امیدواریم شهرتار فعال و پشت کاردارما اقدام بعدیشان ارزان کردن جوجه کباب، بوقلمون بریون و جلو گیری از اجحافات هتلها و پلازهای تختخوابی و لا تختخوابی باشد زیرا این پاچه ورمالیدهها که کله گندههای قوم را با آن همه تردستی سرکبسه میکنند دانسته یا ندانسته باعث میشوند که حضرات کله گندهها کسری درآمد را از جیب دیزی خورها جبران کنند و بعبارت ساده تر هر چه نرخ تختخوابها و جوجه کبابها بالاتر باشد سطح نخود لوبیا و به سرو نیم گوشت ما دیزی خوران محترم (که صدراعظم روزهای اول قول داده بود برایشان گوشت ارزان تهیه کند و نکرده) یائین تر و سطح آبش بالاتر خواهد رفت و این خود موجب اسهال و در نتیجه موجب آشفتهگی نظافت شهر که مورد علاقه شدید شهرتاریست، خواهد شد!



وقتی نوار نطق صدراعظم از رادیو پخش میشود از راست بچپ:

**ارزانی نان**  
طبق نوشته روزنامه ها عمده فروشان گندم میگویند: بزودی نان در تهران ارزان میشود و طبق اظهار کاکا: نکنه عمده فروشان گندم کاندیدای صدارت باشند و ما خبر نداریم چون از حال ادار ندمترین «وعده» میکنند، بهر حال به مصداق شعر معروف: مرد باید که خمیر اندر گوش - ورنه نوشته است «وعده بر کاغذ»! باید نشست و انتظار ارزانی نان را کشید

**طرح ملی کردن جنگل**  
آقای وزیر گشادورزی در کنفرانس جنگل فرمودند:  
طرح ملی کردن جنگل در دست تهیه است چون جنگل هم مانند نفت یک ثروت ملی است و این ثروت بهمه مردم تعلق دارد - منتها کله گندهها این دوتا ثروت را واسمه میدانن توقلک که جمع شه، زیاد شه!

**تشکیل جلسه حزبی**  
خبر نگار ما که گاه و گداری محض خالی نبودن عریضه سری پدر و پنجرهها و سندلیهای کبره گرفته و گرد بدبختی نشسته احزاب «دوگانه» میکشه این دفعه بر خلاف دفعات سابق در حیاط حزب طمیلیون چشمش به سه چار تا موجودات ذریوح میفته و بعد از فالگوش نشستن ملذذت میشه که جلسه حزبی در شرف منعقد شد نه متخصصین امور حزبی توفیق وقتی از جریان موضوع اطلاع حاصل کردند بانگه مثل معروف: چو برآ که ورداری گریه دزده حساب کارشو میکنه دستشان خبردار شد که «علت تشکیل جلسه حزبی همزمان با حذف بودجه محرمانه دولت» ایسه که میخوان باز بون بی زبونی بگر: آنگه پول مول خبری نیست در شوخته کنیم!

که هم قابو خوابونده باشد و هم طرفین خرسو ببینند

**تعداد واقعی مقتولین حادثه قطار واتوبوس**  
چون بر سر تعداد واقعی مقتولین حادثه قطار واتوبوس دوتا روزنامه بر تیراز و بر ویراز عصر که کار رقابتشان کم کم به گرو گذاشتن بر چراغ برق و حواله دادن منارجنبون کشیده جر و بیحت و بگو بشنو خطر ناکسی درگیر شده بود یعنی این یکی تعداد حقیقی مقتولین را ۵۲ نفر و آن یکی تعداد واقعی مقتولین را ۴۷ نفر معرفی میکرد کاکا برای اینکه جوونی رغور کار خودشو نکنه و خدای نکرده جر و بحثشان مثل اون دفعه به فحش خوار و مادر نکرده پادرمیانی کرده و حسرت عباسی وسط را گرفته یعنی ۴۷ نفر این یکی را با ۵۲ نفر اون یکی جمع کرده و تقسیم بر ۲



قرابان، امسال تعطیلات تابستون پارویا تشریف میبرید؟ نه! خیال دارم چند روزی در باغ جمشیدیه استراحت کنم!



اعتیاد زن بلوازم آرایش از اعتیاد یک تریاکی و هروئینی شدید تر است .

دو سوم جوانها فقط از ترس مادرزن ازدواج نمیکنند . «حجت‌الله فرهادیان»

اگر قرار شود بین زنها مسابقه حرف بگذارند، سازندگان قرص سردرد یکروزه میلیاردر میشوند .

دختران حواقتی توالث نمیکنند بچه‌ها خیال میکنند «لولو» آمده . «حسین طلاجیان»

تنها در مورد سن زنهاست که عقربه زمان عقب برمیگردد . «نجات‌الله خرازی»

زنیهای پیروارفته‌ای که هرروز مقدار معتنا بهی پودر و مالتیک مصرف میکنند مثل اتومبیل‌های قراضدای هستند که صاحب آن مرتباً آنرا رنگ و روغن میزند ، «ک . ک . قلی»

منظره کاموآبافی دختران حوا آدم را بیاد کارگاه گونی‌بافی میاندازد !

علاقه اجناس لطیف به مطالعه کتب نجوم و هیئت فقط بخاطر اینست که بفهمند آیا در کرات دیگر هم سالن مد و زیبایی وجود دارد یا نه !

«منوچهر و ثوق»

**برای تأمین کسر بودجه**

بخش مالی روزنامه فکاهی توفیق نظر بعلاقه فرطی که به توازن بودجه کل دارد جناب آقای دکتر مولی متخصص امور بودجه‌ای را مأمور پیدا کردن راه حلی برای تأمین کسر بودجه کل نمود و نامبرده نیز پس از مطالعه کافی راه‌هایی پیدا کرد که اینک صورت ریز آن از نظر مسئولین امر میگردد :

۱- از عموم هموطنان بی‌بضاعت درخواست شود که تا اطلاع ثانوی از مرخص شدن و توسل جستن به بیمارستانهای دولتی خودداری کنند تا ه واجب مأمورانی که کارشان دك کردن بیماران میباشد صرفه جوئی گردند .

۲- کلیه افرادی که دولت را بکاخ‌سازی تشویق میکنند با خرج سفر و فوق‌العاده بدی آب و هوا بهسویس اعزام گردند و تا تاریخ متوازن شدن بودجه که مساویست با ظهور دجال بخرج

**اخلاق**

طبق اظهار فرمانداری تهران تا پایان هفته جاری « کمیسیون امنیت اجتماعی » برای تبعید کسانی که در کار « دولت » اخلاق میکنند تشکیل خواهد شد .

البته چون یکی دوروزی بپایان هفته جاری مانده مافعالاً این مسئله را جزء « کارهای انجام شده » دولت بحساب نمیآوریم تا بموقعش ! فقط این نکته را یادآور میشویم که با توجه به خبر فوق از این پس اخلاق در کار « ملت » اشکالی ندارد چون کمیسیون امنیت اجتماعی فقط کسانی را تبعید میکند که در کار « دولت » اخلاق کنند .

خوب ، قاعداً هم باید همینطور باشد چون چراغی که بخانه رواست بمسجد حرام است .

دولت آنجا بیتوته کنند که مخارج کاخ‌سازی از بودجه حذف شود .



کارفرما - خوب شما را استخدام میکنم ، ولی قبل از استخدام بکید بیستم در بدنتون آب و ایرادی ندارین ؟ - خیر قربان ، من نه روغن نباتی میخورم نه اتویوس سوار میشم !

**آفتابه خرج لحیم ؟**

شیخ ابوالریش

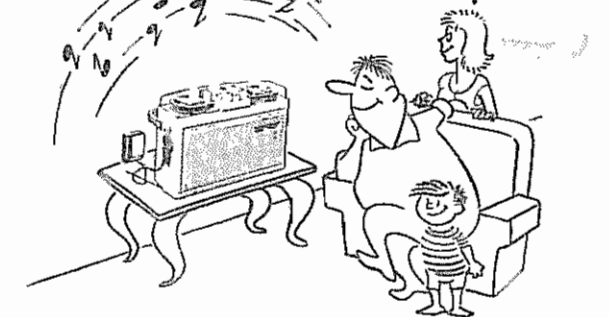
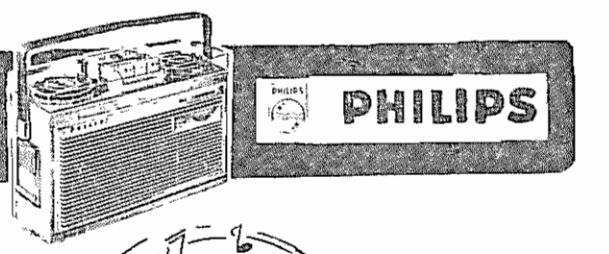
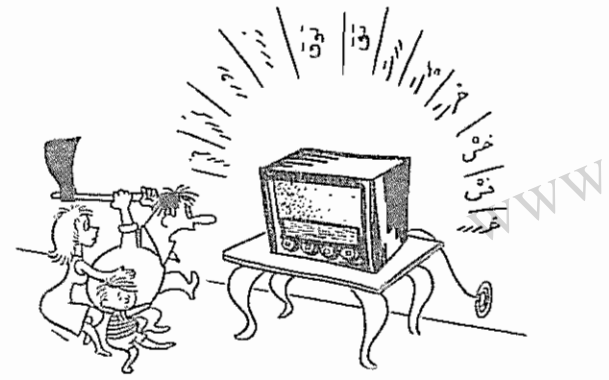
از بسکه کار حضرتعالی عظیم شد هر نقشه‌ای که بود بمنزیم عقیم شد تا کرده‌ای به حرف حقوق مرا زیاد ! فرشم فروش رفت و نصیبم گلیم شد کفش و کلاه و پیرهن و دیگ و بادیه هرچی که بود در گروی منش کریم شد آن شوخ چشم حقه که دزدید و حبس رفت از همت تو معجزه‌های کرد و جیم شد آن حرف و وعده‌ات چو بوقت عمل رسید ما را نتیجه « آفتابه خرج لحیم شد »

**آخرین راه !**

مسئله گرفتن شهریه از دانشجویان از مدت‌ها پیش مورد نظر دانشگاه میباشد با اینصورت که از دانشجویان دانشکده‌هایی که آزمایشگاه ندارند نه هزار ریال، از دانشجویان دانشکده‌هایی که از آزمایشگاه و وسایل آزمایشگاهی استماده میکنند چهارده هزار ریال شهریه اخذ شود .

از بیانات رئیس دانشگاه :-

با فلان و بیسار و این حرفها و تهدید باخراج که نشد دانشجویان را از درس خواندن راحت کنند ، شاید با «نقره‌داغ» بشود - کسی چه میداند ؟



صدا میکند چون صدای حلب اگر کله‌ات منگ از سر صداست اگر پول شش رادیو داده قورت دو پا را چپ و راست محکم بکن هدف را بیاور بمد نظر که آید بگوش صدای جرنج که در شهر وده باشند همنشین که آنرا توای بهر جا بری شوی از صدایش به وجد و سرور ز صوت ملیحش در آئی برقصا

اگر رادیو کهنه‌ات روز و شب اگر دمبدم توی تعمیر گاست اگر پر شده گوشت از خرت و خورت تبر زین تیزی فراهم بکن بگردان تبر را ببالای سر بگو یا علی و بز بید رنگ بجایش پخر یک فیلیپس نو بن چه بهتر که با ضبط صوتش خری به دشت و به کوچه نزدیک و دور شوی راحت از خر و عیب و نقص

**کار مثبت**

**دروازت بيطاری**

مخبر مریض احوال ما که اگر مرض بداشت سراغ ما نمی‌آمد از وازرسی وزارت بيطاری گزارش میده که کار مثبت در آنجا هم شروع شده و دکتر چرکین و دکتر قطیفه (- خنک بیاورم ۰۰۰۰) که با همت مردانه همه اطباء بیمارستان‌های دولتی و غیر دولتی و دارو و روشهای خوش انصاف (۱) را با ما شین نه زنی اصلاح (۱) کرده‌اند چند روزی است بجان تزریقات چی‌ها و آمپول‌زنها افتاده‌اند !

خوشبختانه این حضرات به صلاحیت با عدم صلاحیت آمپول‌زنها ابدأ کاری ندارند چون در آنصورت منفی بافی میشود که مسلم‌الزنان دم و دستگاه دولت کمربندی دور است فقط این کنترل شدید و بکیر و ببنده‌سای فصلی ( و ول‌کردنهای اصلی) برای اینستکه به‌بینند مامی ۴۰۰-۵۰۰ تومان حق و حساب اطباء آقا بالا سر آمپول‌زنها که اسماً مسئول بخشهای تزریقاتی هستند میرسه یا نه و البته تصدین میفرمائید که کاری مثبت تر از این در وزارت بيطاری پیدا نمیشود تا خودشان را بآن سرگرم کنند .

**تربیت**

مؤسس : شادروان حسین توفیق

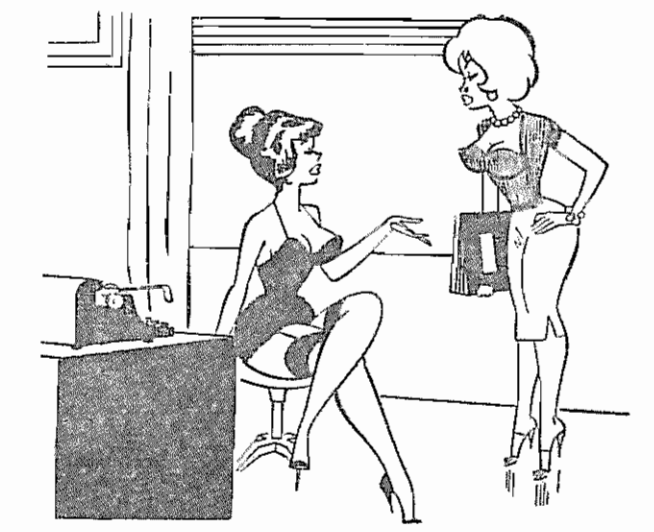
صاحب امتیاز و مدیر حسن توفیق

اشتراک سالانه

داخله ۳۷۵ ریال

خارجه ۴۲۵ ریال

چای‌اداره : تهران خیابان اسلامبول چاپ رنگین - باغ سپهسالار



- کاروبار تجارت خونه افتضاحه ، تر و خدا بین مدیرمون برای راه انداختن طلبکارا منو بچه ریختی در آورده !



### آگهی های تجارتي

درد و دقیقه

گویندگان آگهی های تجارتي نثاره خونه آقدر در معرفي اجناس جورواجور عجله دارند. که غالباً شست پایشان سوی جیب بغلشان می رود و چنان میخواهند از این دو دقیقه فرصت استفاده کنند که معمولا حرفهایشان را تجویده قورت میدهند و چه بسا که راه گلوبشان را گرفته و شاید هم خفه شان کرده باشند. چند روز قبل این بنده کمترین با کوشش فراوان توانستم يك قطعه نوار را که گویندگان محترم در آن دسته گل های فراوان با ب داده اند و از فرط عجله مطالب را قاطی پاطی و درهم نهوده اند گیر بیاورم و برایشان پخش کنم. حالا گوش کنید، خوشبخت کیست؟ - خوشبخت مردیست که کمی روغن نباتی بو بدماغش نزد يك كند ۱ - صاهون خلنار - صاهون خلنار بر احتی از نمکدان جایزه میدهد ۱ - بیسکویت و پتانا، شیک محکم : با دوام - نان ایتالیایی بومبو بر خلاف صابونهای دیگر لباسهای شما را حراج میکند. فیم پرزد و خورد پودر رختشویی ناید فارسی دوبله برنگی، بنمابندگی سوفیا باردو، بریژیت لورن - آجر بهمنی خوشزه، لندین - بهترین لباسهای زیر زنانه بزودی در سه سینمای بزرگ تهران بمعرض نمایش گذاشته میشود! - دراکولا يك نوشابه می نظیر - دو تومن بصد هزار لوازم ساختمانی صدف - آقای محترم لوازم آرایش میشی شما را بیچاره میکند - حراج واقعی در خیابان ناید کوچه انویکتا ساعت خوشزه - دقت، توجه اگر میخواهید بود بود، بود!

نخر اشتباه کردید درسته که صدای بوق ساعت بود بودی نثاره خونه همیشه قبل از اینکه بار و حرفشوم کنه پا برهنه میدود توی صحبت یارو اما ایندفعه من بودم که گفتم بود، بود.

«قرهیت»

### بحث اقتصادی

#### آب با در حوره

سازمان آب میگوید پس از مطالعات زیادی که انجام گرفته قرار بر این شده که قیمت آب در حومه تهران هر متر مکعب ده ریال باشد ولی باید دانست که طبق فرمول اخیر قیمت آب در اطراف تهران می بایست پانزده ریال و بیست و پنج دینار باشد منتها ما يك ریال و بیست و پنج دینار آندا که هفده درصد میشود تخفیف داده ایم!

و این مطلب خود میرساند که سازمان آب بیباکترین علاقه ای به مشتریان خود نداشته و به تخفیف هم اهمیت زیادی نمیدهد زیرا میخواهند طبق فرمول اخیر قیمت آب را بدو برابرهای فعلی برسانند و آنوقت بجای هفده درصد، سی و چهار درصد بمناطق حومه تخفیف بدهند اما افسوس که چنین کاری کردند و فی الواقع از اصول اقتصاد دور شدند.

#### گمی شا

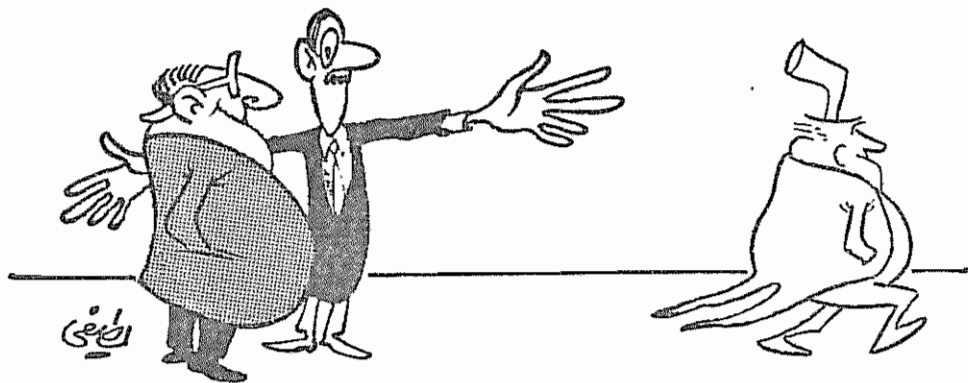
گیشا بمنزل شما میآید - «از آگهی های تجارتي» - البته موقعی که والده بچه ها منزل نباشد!

اسکله چاه بیمار با حرج و هزینه متجاوز از صد میلیون تومان رو آب رفته است. «جرايد»

### خشت اول؟!

«سوزمان» بعد از گذشت سالها بعد چندین طرح هالورنگ کن ساخت يك نیم اسکله با افتخار چونکه كل اسکله سامان گرفت مفتخورها چون شدند از این طریق چونکه از این خوان یغما گروگر حال طبق اطلاع واصله هستی جمعی یتیم و بیوه زن جملگی را ناگهانی آب برد کس نرسید از مهندس های آن کاین چه انجام وظیفه کردند کس نرسید از فسالن مسئول کار این نه کاره - بل کلا بردارید اندرین بابت چه خوش کرده بیون

خشت اول چون نهاد معمار کج تا ثریا می رود دیوار کج!؟



- از ش خوشم میاد، آدم سریع الانتقالیه!  
- چطور مگه

-هیچی، همین که بود برده خورده هواپسه بيك چشم بهم زدن تمام پولاشو انتقال داد به بانكهای سويس!؟

### عجایب خلقت!

شخصی که بیست سال است خوابیده!

واقعاً که روزگار چه جانور پدر سوخته ایست! حقه هائی سوار میکند که جن وانس قرنهای انکشت بدن میماند، یکی از این عجایب خوابیدن بیست ساله شخصی است از اهالی ایران. این شخص که بیست سال پیش بمضویت اداره جدول ضرب درآمد از همان روز اول پشت میز اداره خوابش بردا ابتدا پز شکان توانستند با تزریق آمپول «پول جائی ۱» روزی چند دقیقه او را بیدار نگاه دارند ولی رو بهمرفته نامورده بمرض خواب دچار شده و هر چند سال یکمرتبه لای چشمش را باز میکند و میگوید: «آقا فرما راجه کنید» و دو مرتبه که مرگشرا میگذازد شاخ دارد!

عجیب تر از داستان فوق حکایت مرد دیگری است که شاخ در آورده این مرد از ششوننده های پرویاقرص اخبار را دیو است و میگوید: - بعضی وقتها هم تلویزیون تماشا می کنم!

#### مردیکه شش قلو زائید!

یکی دیگر از عجایب خلقت شش قلو زائیدن مردیست از اهالی سر قبر آقا، این شخص که در سال قبل يك روز بارانی زیر فشار زندگی صفا میکرد و روغن نباتی میخورد و بهوسر خشت رفت و شش قلو زائید. ماماى این مرد میگفت، - شدت فشار بحدی بود که زائوی بیچاره قرشد و ببادتقتش گرفت. عوجون عنق

### اتل متل

اتهل توتهل متل پنجه بصحر اوکتل - «سردار» کجاست؟ - تو سرون - چی چی میخوره؟ - فسنج-ون باجوجه های بریون - شپها کجاست؟ - تو پاغچه - چی میخوره؟ - کله پاچه - روزها کجاست؟ - تو ایوون - حالش چطوره؟ - میزون - محکمه چی شد؟ - ولس کون - پولها کجاست؟ - تو بانکون! - تا بستون کجاست؟ - لواسون - یارتی داره؟ - فراون - صحنه ها چی بود؟ - دکون - ای شالا میره تا بستون - پشتش میاد زمستون - سر و صداها بخواب رفت - پته مته زیر آب رفت - خشت مال

باینکه اداره کنندگان نش متهم هم بشوند که جرم آنها جرم در جرم محصور میشود و غذا بشان دو برابر است لذا ما پیشنهاد می کنیم که سایر تشکيل دهندگان اداره رفاه معلم را هم تحت تعقیب قرار دهند تا همه دستگیرشان بشود که کار مملکت بهمین کشکی ها نیست و هر کس کار خلافی انجام بدهد، بحسایش رسیدگی میشود.

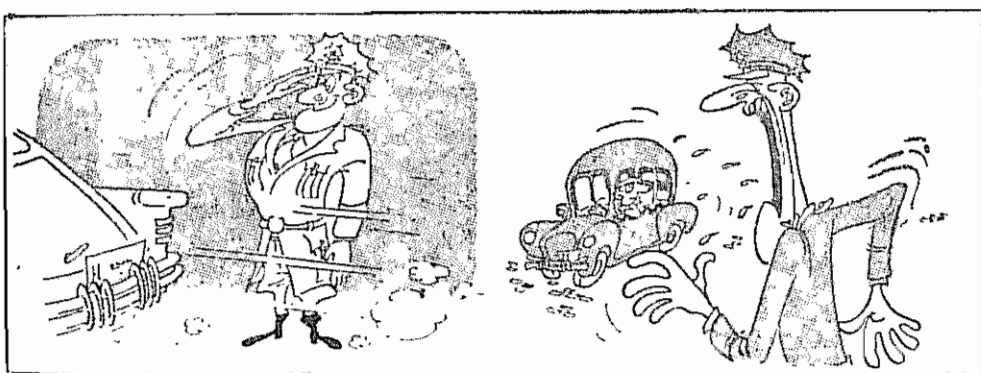
### فایده پلیس راه

طبق آماری که آمارگر امور سوانح توفیق تهیه کرده از روزیکه اداره راه نشون دهی اقدام به تربیت «پلیس راه» نموده و آنها را در جاده ها کاشته نه دیگر اتوبوسی با سرعت صد و بیست در جاده ها حرکت میکنند و بهمین اتوبوسی بار میزند و مسافر اضافی سوار میکنند و بهمین علت هم تصادفات و تصادمات بکلی از بین رفته منتها «نور افکن های زرد و کم سویی ترن ها» مخصوصاً ترنهایی که از ناحیه گرمسار عبور میکنند موجب میشود که ای... گاه گذاری تصادفکی رخ دهد و چهل و پنج شش تائی لتو پار شوند اونهم که چیز مهمی نیست!

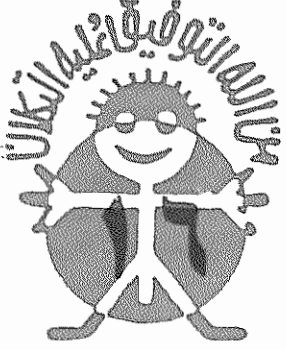
نخست وزیر گفت اگر بیمارزد مریض را باید خواباند و دوارا بزور قوی حلقش ریخت

### ضرب بازورا!

گفت صدراعظم اگر موردی آید بمیان غیرت گردن و پا و یخه و بازو را سفت خوابانمت و دست تو بندم زعقب داروی خویش خورانه بتو «ضرب بازورا» حالیا خواهم از او بشنود از بنده جواب قبل از آنیکه بیارد بوسط نیرو را: - گر که داروی توقرض است و سخنرانی و نطق حاضر جان بدهم لب نزنم دارو را



۱- وقتی يك تاکسی خلاف میکند  
۲- وقتی يك اتوبوس شخصی عبور میکند!



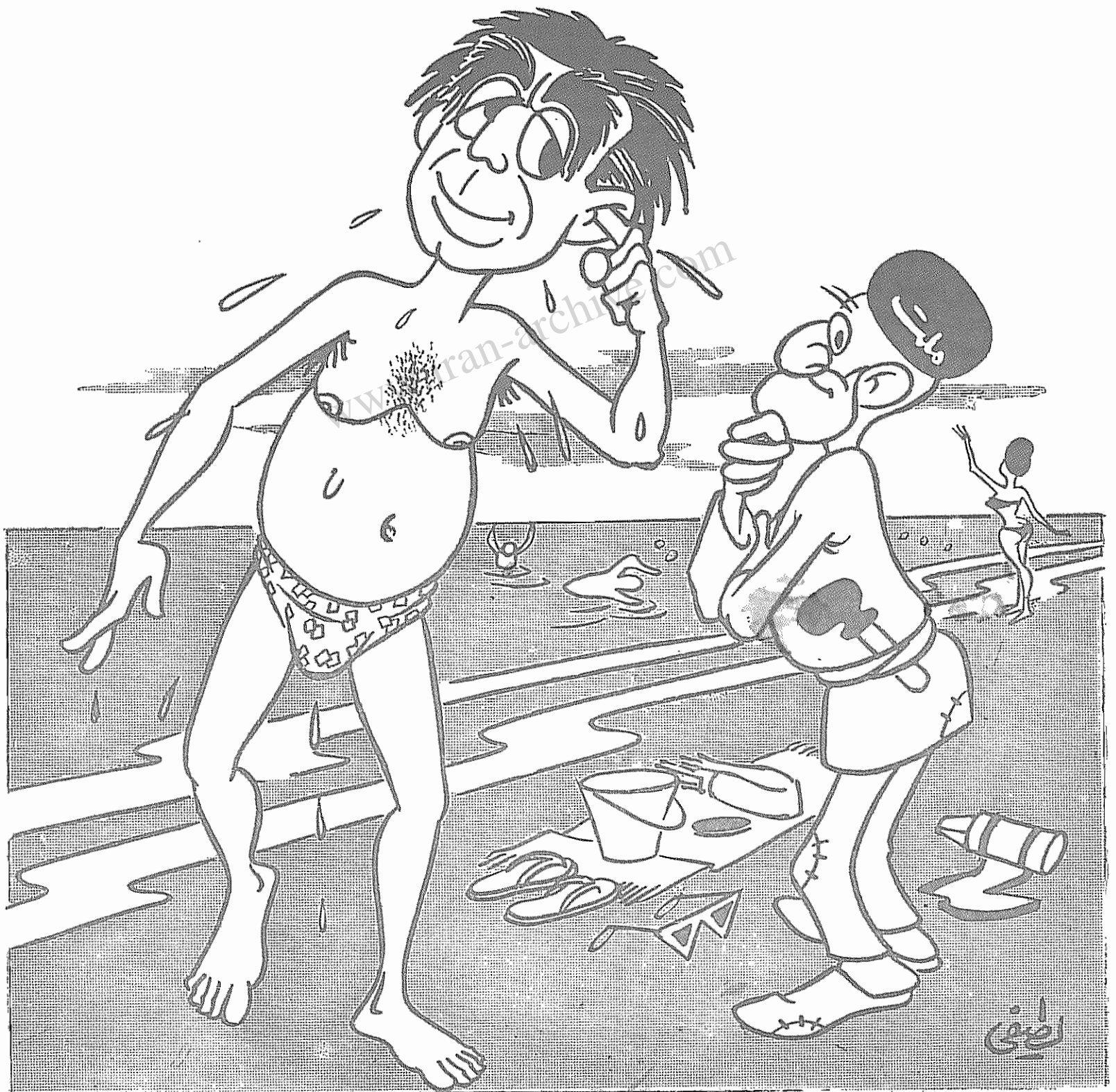
# توقی و تفریح

شماره ۱۶ پنجشنبه ۲۸ تیرماه ۱۳۴۱ چهل و یکمین سال

تک شماره ۷/۵ ریال

توقی و تفریح روزنامه است و مستقل از هر حزب و گروه است و جمعیت بستگی ندارد، نقل و حرکت بسیار مطالب را در جراید، رادیو و تلویزیون غیر برودت ذکر می کند ممنوع است

## فصل تابستان و کنار دریا



ملت - شما که شنا بلد نبودین

هکتار امنه - اختتامه روز عیداراش